

سر مقاله

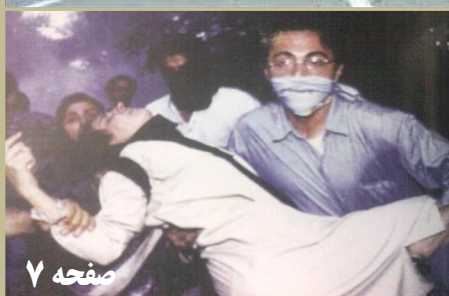
سیستم سرمایه داری وابسته و فقر قرون

وسطایی در "هزاره سوم"

... در تحمل فقر و محرومیت قرون وسطایی در قرن بیست و یکم، "دروازه غار" تهران تنها نمونه نیست. اوضاع وخیم کار و حیات مردم محروم سیستان و بلوچستان که بنا به گفته امام جمعه "زهک" ۹۰ درصدشان در زیر خط فقر زندگی می کنند و حقوق ماهیانه بسیاری از خانواده ها رقم شرم آور "۶۵ هزار تومان" در ماه است و یا داستان مهاجرهای جمعی مردم از این منطقه به امید پیدا کردن یک لقمه نان، داستان "کپر نشینی مردم بلوچ در هزاره سوم"؛ داستان "فروش" کودکانی که در این منطقه و مناطق محروم مشابه هنوز بدینا نیامده اند ولی در همان دوران جنینی شان در مقابل چند اسکناس مجاله شده برای نجات بقیه خواهر و برادرهایشان از گرسنگی فروخته شده اند، و یا داستان روستای "سراوان" در این منطقه که اهالیش تنها روزی ۲۰ لیتر آب سهمیه ای بدستشان می رسد و در غیبت رسیدگی مسئولان حاکم برای حل این مشکل ابتدایی، کار بجایی رسیده که مردم تشنه این منطقه را حتی به جنگ و کشتن یکدیگر بر سر "آب" آشامیدنی لازمه زنده ماندن و بقایشان واداشته است....

صفحه ۲

گرامی باد ۱۸ تیر. سالروز جنبش دانشجویی - مردمی
سال ۱۳۲۸. بر علیه رژیم جمهوری اسلامی



صفحه ۷

دستان خونین آمریکا بر پرچم سیاه داعش!

فریبرز سنجر

واقعیت این است که در شرایط تداوم بحران اقتصادی گریبان گیر نظام امپریالیستی در سال های اخیر و رکودی که نشانی جدی از بر طرف شدن سریع آن بر اقتصاد آمریکا دیده نمی شود، دمیدن بر آتش بحران و جنگ و ناامنی و به این بهانه تقویت اقتصاد مبتنی بر میلیتاریزم، به عنوان یک راه حل غیر قابل اجتناب برای تخفیف این بحران، در مقابل امپریالیسم آمریکا و شرکاء قرار گرفته است. واقعیتی که نشان می دهد آمریکائی ها در شرایطی قرار گرفته اند که به بحران و تشنج آفرینی حتی از آن چه تا کنون ایجاد کرده اند هم بیشتر نیازمند اند. بدیهی ست که چنین آتش افروزی ای نه تنها خطر تجزیه عراق را تشدید کرده، بلکه هر لحظه هم ممکن است آتش این درگیری ها به کشور های همسایه نیز سرایت کرده و کل منطقه را فرا گیرد. به خصوص که جمهوری اسلامی تحت پوشش دفاع از دولت کنونی عراق و "حفاظت از اماکن متبرکه شیعه"، پاسدارانی هم به عراق فرستاده و دولت عربستان نیز هزاران سرباز را برای تقویت مرزهای خود با عراق به این مناطق منتقل نموده است.

صفحه ۵

انقلاب و سازمان فدائی!

... چریکهای فدائی خلق که با رستاخیز سپاهکل عملاً اعلام موجودیت نموده بودند در جریان ۸ سال مبارزه مسلحانه در زیر سلطه وحشیانه ساواک و دادن چند صد کشته نه تنها راه انقلاب را هموار ساختند بلکه ذهنیت جامعه را نیز دگرگون نموده و بتدریج در قلب توده ها جا باز کردند. همین واقعیت باعث شد تا چریکهای فدائی جایگاه بزرگی در میان مردم پیدا کرده و بعد از قیام بهمن و به وجود آمدن شرایط شبه دموکراسی با استقبال وسیع آنها مواجه شوند. اما متأسفانه این سازمان در جریان این نبرد خونین بهترین اندیشمندان و رهبران خود را از دست داده و در شرایط قیام، سکانش به دست کسانی افتاده بود که بوئی از تئوری انقلابی سازمان، ارزشهای والا و سنتها و جان بازیهای چریکهای فدائی نبرده بودند....

صفحه ۱۲

سیاست "رژیم چنج"

در اوکراین و

صندوق بین المللی پول (۲)

... افزایش ناکهانی قیمت حاملهای انرژی با یک شیب تند، با حذف سوبسیدها و ثابت نگهداشتن اعتبارات، موجب نابودی صنایع و صدمه زدن به نواحی "نان دهنده" (مولد) در اقتصاد اوکراین گشت. در ماه نوامبر ۱۹۹۴ مذاکره کنندگان "بانک جهانی" برای ارزیابی از چگونگی بازسازی کشاورزی به این کشور اعزام شدند. با توجه به سیاست "آزاد سازی تجارت"، غلات اضافی ایالات متحده و "کمکهای غذایی" به مقادیر انبوه و با قیمتهای ارزانتر از قیمت تمام شده، به بازارهای اوکراین سرازیر شدند؛ امری که موجب ایجاد بی ثباتی در یکی از بزرگترین تولید کنندگان گندم در جهان یعنی اوکراین شد. ...

صفحه ۸

در صفحات دیگر

- جنگ افروزی در لباس ۱۱
- "جته" و "آشو": دو چهره
- مبارز دهقانی ۱۴
- در محکومیت حملات وحشیانه
- اسرائیل به غزه ۱۷
- نگاهی به کتاب نوارها ۱۸
- چریکهای فدائی خلق و بختک
- حزب توده خائن (۴) ۲۰

سیستم سرمایه داری وابسته و فقرِ قرون وسطایی در "هزاره سوم"



در دوران جمهوری اسلامی رژیمی که درست برای تداوم وظایف رژیم شاه با کمک امپریالیستها به قدرت رسید، آخوندها به همراه دیگر گردانندگان بوروکرات رژیم همان سیاستها را ادامه داده و در دفاع از سرمایه داران داخلی و خارجی و حفظ سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، جنایات و تبهکاریهای رژیم پیشین را در همه زمینه ها به حد کمال رسانیده اند، تا جایی که علاوه بر فروش خون، کلیه فروشی برای سیر کردن شکم، قبرستان خوابی و کارتن خوابی و بالاخره فاحشه خانه هایی که به وسعت هر شهر و روستا برای سیر کردن شکم تن فروشان بوجود آمده، در سراسر جامعه تحت سلطه ما در زیر حاکمیت رژیم گسترانده شدند.

تسلیم ارتش آمریکا ساخته در ایران می کرد و در همان حال "فروش خون" و "شهر نوی" ایجاد شده در زیر تخت سلطنتی وی، تجلیاتی از وجود زخمی عمیق بر پیکر بیمار جامعه تحت سلطه ما بود.

امروز نیز در دوران جمهوری اسلامی رژیمی که درست برای تداوم وظایف رژیم شاه با کمک امپریالیستها به قدرت رسید، آخوندها به همراه دیگر گردانندگان بوروکرات رژیم همان سیاستها را ادامه داده و در دفاع از سرمایه داران داخلی و خارجی و حفظ سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، جنایات و تبهکاریهای رژیم پیشین را در همه زمینه ها به حد کمال رسانیده اند، تا جایی که علاوه بر فروش خون، کلیه فروشی برای سیر کردن شکم، قبرستان خوابی و کارتن خوابی و بالاخره فاحشه خانه هایی که به وسعت هر شهر و روستا برای سیر کردن شکم تن فروشان بوجود آمده، در سراسر جامعه تحت سلطه ما در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی گسترانده شدند.

در سالهای اخیر به موازات تعمیق بحران اقتصادی نظام سرمایه داری وابسته ایران و در تداوم هر چه شدیدتر همان سیاستهای امپریالیستی و غارتگرانه در جامعه تحت سلطه ما، موج جدید و بزرگی از فقر و گرسنگی و خانه خرابی، با سرعتی سرسام آور گسترش یافته، تا جایی که نمونه های کوچک و تحریف شده ای از تجلیات این روند، هر چند به صورت جهت دار و فریبکارانه برای منحرف ساختن افکار عمومی از ریشه این ستمها، به همراه قطراتی از "اشک تمساح" غارتگران حاکم، گاه آذین بخش صفحات "حوادث" و "گزارش" رسانه های حکومتی می گردد.

اخیرا گوشه ای از اوضاع هولناک منطقه دروازه غار تهران جایی که محل اسکان خیل عظیمی از کارگران بیکار، افغانی های محروم و بدون شناسنامه و آوارگان و

های دیگر که امروز با شدت و در ابعادی به مراتب وسیع تر از گذشته در جامعه ایران جریان دارد، ذاتی نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ماست. واقعیتی که با نگاهی به گذشته نه چندان دور نیز قابل رؤیت است.

سالها پیش و در دوران پس از پایان جنگ ارتجاعی با عراق، در دورانی که تحت برنامه های اقتصادی مهندسی شده توسط قدرتها و موسسات امپریالیستی و زیر نام "بازسازی"، موج نوینی از هجوم سرمایه های امپریالیستی برای کسب هر چه بیشتر مافوق سود توسط صاحبان این سرمایه ها به ایران شدت یافت، این امر به تشدید استثمار کارگران و گسترش دامنه بیکاری و فقر و گرسنگی منجر گشت. امری که در زیر مدیریت رفسنجانی جنایتکار دامان مردم ما را گرفت و به سرعت با موجی از اعتصابات کارگری و اعتراضات توده ای پاسخ داده شد. در آن دوره اخبار مربوط به سقوط وحشتناک زندگی کارگران و کارمندان جزء و به طور کلی افشار پائین جامعه و بیکار سازیهای گسترده کارگران، افزایش خودکشی در اثر فقر در میان زحمتکشان و به طور نمونه داستان کارگر بیکاری که پس از مشاهده فرزندان گرسنه اش که از داخل سطل زباله در محله، پوست های خربزه را خارج کرده و گاز می زدند، نخست تمام خانواده بیگانه را کشت و بعد خود را به دار کشید، داستان کوچکی از سرنوشت حزن انگیز قربانیان نظام حاکم بود که لرزه بر پیکر تمامی انسانهای آزادیخواه و بیدار انداخت.

کمی عقب تر در زمان شاه، رژیم وی که همانند جمهوری اسلامی (البته با آشکاری کامل) دست نشانده امپریالیستها بود، تنها به عنوان یک نمونه، برای تامین منافع امپریالیستها و پیشبرد نقشه های ضدانقلابی و سرکوبگرانه آنها میلیارد ها دلار از درآمدهای نفتی را به جای مصرف در راه تامین منافع مردم و جامعه، صرف

آتش فقر و گرسنگی و بیکاری ای که تحت حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته حاکم و حامی آن، رژیم غارتگر جمهوری اسلامی بر خرمن حیات میلیونها تن از توده های ستمدیده و زحمتکش در سراسر ایران افتاده در سالهای اخیر با سرعتی فزاینده، حیات و هستی کارگران و ارتش بیکاران را در کام خویش می سوزاند و تباه می کند. این وضع به گونه ایست که امروز در جهنم بسیار دهشتناکی که رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی با پیاده کردن سیاستهای انحصارات امپریالیستی و سرمایه داران غارتگر جهانی و داخلی برای صفوف میلیونی بردگان سرمایه داری آفریده است، روزی نیست که در مقابل دیدگان وجدانهای بیدار، توده ای از قربانیان جدید، محکوم به خانه خرابی و مرگ ناشی از فقر و گرسنگی نگردند. "کارتن خوابی" بی سرباهی که هر روز بر تعدادشان افزوده شده و جمع کردن اجساد آنها در صبح های سرد زمستان یکی از کارهای ماشین زباله جمع کنی شهرداری پایتخت شده است. فوج "قبرستان خوابی" شیراز و اصفهان و سایر شهرهای بزرگ، خیل عظیم "کودکان کار" در کوره پزخانه ها و کارگاه های مختلف ایران، و یا کودکان "خیابانی" در چهار راه ها و معابر عمومی، پارکهای که هر روز پذیرای اطراق کارگر و کارمند زحمتکشی می گردند که همراه با همسر و فرزندان گرسنه اش، اسباب و اثاثیه محقرشان به خیابان ریخته شده، گسترش سرسام آور فحشا، تکدی گری فزاینده؛ همه و همه جلوه های هولناکی از رشد هیولای فقر و گرسنگی و خانه خرابی ناشی از سیستم گنبدیده سرمایه داری حاکم بر کشور ما تحت حاکمیت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد. فقر مهیب، این بلای ویرانگر و منشا تمامی محرومیت

(۱) و تبعات اجرای برنامه های ویرانگر اقتصادی ای که توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی تحمیل شده از جمله حذف سوبسیدها، چگونه می توان انتظاری به جز گسترش هولناک فقر و محرومیت در جامعه تحت سلطه ما را داشت؟

در چارچوب شرایط فوق است که اخیرا بنا به برخی برآوردهای اقتصادی اعلام شده در دوره چهار ساله ۱۳۸۸-۱۳۹۲ (یعنی دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، مهره فربکاری که مدعی آوردن پول نفت بر سفره مردم بود) "شمار واحدهای اقتصادی بحران زده کشور ۷۵۰ برابر و خروج سرمایه از کشور ۵۰ برابر افزایش یافت که در کنار خروج سالانه ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه انسانی از کشور فاجعه ای ملی و مالی به شمار می روند." (روزنامه شرق مصاحبه با دکتر فرشاد مومنی). تنها یکی از تجلیات روند ویرانگر تعطیلی واحدهای تولیدی که در واکنش به نیازهای بحران امپریالیستی صورت می گیرد، خود را در اعتراف سعید زمانیان دهکردی عضو کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات مجلس، نشان می دهد که با وجود خستی که در بیان واقعیت به خرج می دهد اعتراف می کند "کم توجهی به بخش عمرانی در سالهای گذشته موجب شده است که چهارمیلیون کارگر فصلی بیکار و امرار معاش برای ۱۶ میلیون نفر دشوار شود." (روزنامه شرق) و این در حالی ست که به اعتراف همین روزنامه حداقل ۷۰ درصد از کارگران به اصطلاح شاغل هم در "زیر خط فقر" روزگار می گذرانند و حقوق آنها کفاف مایحتاج زندگی شان را نمی دهد.

برغم این واقعیات، دستگاه های تبلیغاتی رنگارنگ نظام به کمک فرآورده های اتاقهای فکر این رژیم همواره در تلاشند تا در مقابل رشد روزافزون فقر و خشم توده ها علیه ریشه فقر و محرومیت، ضمن لاپوشانی ابعاد آن، فقر را یک پدیده ازلی و ابدی و عمومی در تمام جهان جلوه دهند که نمی توان به هیچ وسیله ای آن را از بین برد. مضافا آن که در تبلیغات جاری، مبلغان حکومتی بر عوامل فرعی ای نظیر "فقر فرهنگی" و "بیسوادی" و ... (که در حالی که خود زائیده فقر اقتصادی است ولی در عین حال بر تشدید فقر نیز تأثیر گذار می باشد) دست می یازند تا وجود و گسترش فقر و شکاف طبقاتی فزاینده جاری در جامعه را فربکارانه توجیه کنند؛ بدون آنکه بگویند که خود همین فقر فرهنگی و بی سوادی و ... معلول حاکمیت ضد خلقی آنان می باشد. در واقع آنها به تمام این ابزارها متوسل می شوند تا همانا نقش اصلی زیر بنا یعنی مناسبات اقتصادی حاکم که همان نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می باشد و سیاستهای ضد خلقی امپریالیستها در ایجاد فقر و گسترش و همه گیر کردن آن در جامعه تحت سلطه ما را از انظار

دستگاههای تبلیغاتی رنگارنگ نظام به کمک فرآورده های اتاقهای فکر این رژیم همواره در تلاشند تا در مقابل رشد روزافزون فقر و خشم توده ها علیه ریشه فقر و محرومیت، ضمن لاپوشانی ابعاد آن، فقر را یک پدیده ازلی و ابدی و عمومی در تمام جهان جلوه دهند که نمی توان به هیچ وسیله ای آن را از بین برد. در تبلیغات جاری، مبلغان حکومتی بر عوامل فرعی ای نظیر "فقر فرهنگی" و "بیسوادی" و ... (که در حالی که خود زائیده فقر اقتصادی است ولی در عین حال بر تشدید فقر نیز تأثیر گذار می باشد) دست می یازند تا وجود فقر و شکاف طبقاتی فزاینده جاری در جامعه را فربکارانه توجیه کنند؛ بدون آنکه بگویند که خود همین فقر فرهنگی و بیسوادی و ... معلول حاکمیت ضد خلقی آنان می باشد.

درست در مجاورت محلاتی نظیر لعنت آبادهای "دروازه غار" بزرگترین مراکز تجاری و ثروت اندوزی متعلق به سرمایه داران حاکم و آقا زاده هایشان، هر دقیقه میلیاردها تومان به جیب صاحبانشان می ریزند و بطور مثال برق ماشین های چند میلیارد تومانی لوکس و آخرین سیستم سرمایه داران زالو صفت چشم کودکان گردو فروش و فالگیر کنار خیابان را کور می کند. و یا در نزدیکی سیستان و بلوچستان که مردمانش محکوم به زندگی در فقر و بدبختی شده اند "جزایر تجاری آزاد"ی برای سرمایه داران حاکم و ریزه خوران دستگاه حکومتی بنا شده که همچون بهشت البته بر روی زمین بوده و هزینه یک شب یک اتاق در هتل های لوکس آنها قادر به نجات جان ده ها انسان فقیر و گرسنه ای ست که در جهنم مجاور این بهشت در فقر و تباهی می سوزند.

امروز یک نگاه اجمالی به خیابانها و محلات "جنوب شهر" تمام شهرهای بزرگ، روستاها، حاشیه کلان شهرها از خیابانهای خراسان و ری گرفته تا میدان شوش و فرحزاد و نواحی منطقه ۱۵ شهرداری در تهران گرفته تا کردستان و "بشاکرد" و سیستان و بلوچستان و خوزستان نشانگر اوج فقر و گرسنگی ای ست که جمهوری اسلامی با آخوندهای مفتخور و مزدوران بوروکراتش که دستگاه حکومتی را می گردانند با حفظ و گسترش نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در طول ۲۵ سال گذشته زیر نام "عدل اسلامی" بدون وقفه بر حیات بخش عظیمی از آحاد جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و توده های فقیر و محروم تحمیل ساخته اند. براسستی در شرایط تحمیل دستمزدهای "خط مرگ" به کارگران و زحمتکشان در مقابل استثمار وحشیانه ای که یادآور شرایط قرن هجدهم در اروپاست، دستمزدهایی که حتی تا ماه ها پرداخت نمی شوند، در شرایط گسترش روند تعطیلی صدها واحد تولیدی و صنعتی و زایش و رشد سرسام آور ارتش ذخیره کار، در شرایط اخراجهای وسیع کارگری

"فیوجی" هاست در روزنامه های حکومتی منعکس شده است که نگاهی به آن خشم و تنفر هر وجدان بیداری را بر علیه مناسبات ارتجاعی حاکم بر می انگیزد. در این گزارشات به طور خلاصه جلوه های تکان دهنده ولی کوچکی را از زندگی توده هایی رامی بینیم که در فقر و گرسنگی و بیکاری و بیماری برای زنده ماندن دست و پا میزنند و تنها به عنوان یک مثال، بازار "اجاره کودکان" در آن رسماً فعال است.

اما در تحمل این فقر و محرومیت قرون وسطایی در قرن بیست و یکم، "دروازه غار" تهران تنها نمونه و حتی می توان گفت وخیم ترین نمونه نیست. نگاهی به "عسلویه" جایی که به اردوی کار هزاران هزار کارگر فصلی و ارتش بی انتهایی از کارگران ذخیره تبدیل شده و ساکنان آن برغم زندگی بر روی دریای منابع گاز و نفت از کمترین امکانات زندگی محرومند نشان می دهد که چگونه وسعت "دروازه غارها" به برکت غارت و استثمار وحشیانه سرمایه داران زالو صفت و کمپانی های بزرگ نفت و گاز به سراسر جامعه تحت سلطه ما کشیده شده است. یا نگاهی به اوضاع وخیم کار و حیات مردم محروم سیستان و بلوچستان که بنا به گفته امام جمعه "زهک" ۹۰ درصدشان در زیر خط فقر زندگی می کنند" و حقوق ماهیانه بسیاری از خانواده ها رقم شرم آور "۶۵ هزار تومان" در ماه است و یا داستان مهاجرت های جمعی مردم از این منطقه به امید پیدا کردن یک لقمه نان، داستان "کپر نشینی مردم بلوچ در هزاره سوم"؛ داستان "فروش" کودکانی که در این منطقه و مناطق محروم مشابه هنوز به دنیا نیامده اند ولی در همان دوران جنینی شان در مقابل چند اسکناس مچاله شده برای سیر کردن شکم والدینشان و یا نجات بقیه خواهر و برادرهایشان از گرسنگی فروخته شده اند، و یا داستان روستای "سراوان" در این منطقه که اهالی اش تنها روزی ۲۰ لیتر آب سهمیه ای بدستشان می رسد و در غیبت رسیدگی مسئولان ضد خلقی حاکم برای حل این مشکل ابتدایی، کار بجایی رسیده که مردم تشنه این منطقه را حتی به جنگ و کشتن یکدیگر بر سر "آب" آشامیدنی لازمه زنده ماندن و بقایشان واداشته است.

این موارد تنها گوشه های کوچکی از مرداب فقر و رنج و محرومیتی به بزرگی ایران را به نمایش می گذارند که سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم جمهوری اسلامی، میلیونها تن از مردم ما را محکوم به فرو رفتن تدریجی در آن کرده است. اما این هم تمام داستان نیست. به موازات تعمیق و گسترش هر موج جدید فقر بر شانه های میلیونها تن از فقرا، ثروتهای نجومی در همین کشور در جیب سرمایه داران خارجی و داخلی ریخته می شود. شکاف طبقاتی عظیم بین اکثریت توده های کار و زحمت با یک اقلیت مفتخور و وابسته هر چه بیشتر آشکار می گردد.

افزایش "شکاف طبقاتی" راجع به ورود کشور به یک دوره "تلاطمات سیاسی" (بخوان یک دوره انقلابی) به طبقه حاکم هشدار می دهد. همه این حقایق و از جمله دل نگرانیهای خادمین نظام حاکم موید آنند که عمیق شدن شکاف های طبقاتی و گسترش فقر و فلاکت کارگران و توده های ستمدیده چشم انداز یک انقلاب را در مقابل جامعه قرار داده است. انقلاب توده ای علیه کل نظام و مناسبات ارتجاعی حاکم که گام اول آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بوده و در جریان تداومش می تواند متضمن برافکندن فقر و بیماری های لاعلاج اجتماعی حاصل از آن باشد.

زیرنویس:

(۱) در رابطه با موج وحشتناک تعطیلی واحدهای تولیدی ای که در شرایط رکود کنونی تعطیل و موجب بیکاری هزاران کارگر و پیوستن آنها به ارتش ذخیره کار میلونی در ایران می گردند، اخیراً "ایسنا" خبری را با عنوان "آمار تکان دهنده تعطیلی واحدهای صنعتی" به نقل از وزیر صنایع جمهوری اسلامی انتشار داده و گفته است که وزیر نامبرده به تازگی با ارائه گزارشی به هیات دولت در زمینه آخرین وضعیت صنایع کوچک و شهرکهای صنعتی کشور خبر داد که ۱۴ هزار واحد صنعتی در حوزه صنایع کوچک و متوسط طی سالهای گذشته به دلیل مشکلات مختلف تعطیل و متوقف شده اند. (ایسنا، ۲۰ تیر ۱۳۹۳)

بوده و بحرانهای اقتصادی اجتناب ناپذیر هر بار به طور چشمگیری بر ابعاد و سرعت فراگیری فقر در جامعه افزوده اند. به خصوص که به دلیل وابستگی نظام اقتصادی سیاسی حاکم به امپریالیسم، یکی از کانالهای تخفیف بحرانهای اقتصادی گریبانگیر سرمایه های امپریالیستی انتقال بار این بحرانها از کشورهای مترویل، بر دوش کارگران و خلقهای تحت ستم توسط رژیمهای وابسته و مزدوری نظیر جمهوری اسلامی می باشد. در نتیجه فقر و بیکاری و گرسنگی و محرومیت با بقای این نظام و رژیم محافظ آن گره خورده است. واقعیتی که هیچ راهی به جز نابودی تمام عیار این سیستم وابسته و ضد خلقی و دستگاه سرکوب آن و جایگزینی آن با یک نظام اقتصادی دمکراتیک در جریان یک انقلاب اجتماعی، در مقابل توده ها باقی نمی گذارد. درک همین واقعیت و خطرات ناشی از آن است که عناصر "دوراندیش" خادم نظام را هم به تکاپو انداخته و آنها را به صدور "هشدار" به طبقه حاکم در مورد عواقب تداوم این وضع و "تلاطمات" احتمالی ناشی از انفجار خشم فقرای انداخته است که تحت تاثیر سیاستهای طبقه حاکم روز بروز بر تعدادشان افزوده می شود. در همین رابطه در تاریخ ۲۸ خرداد ماه قاسم احمدی لاشکی نماینده رژیم در مجلس هشدار داد که "سونامی هشت و نیم میلیونی بیکاران در راه است" و در نمونه مشابه دیگری "محسن رنایی" از دانشجویان دانشگاه اصفهان با اشاره به

عمومی کتمان کنند. اما این تلاش های مذبوحانه در مواجهه با واقعیات عینی رنگ می بازند. در این رابطه حتی رجوع به اعترافات خود مقامات و رسانه های نظام که گاهی در چارچوب تضادها و تنشهای مابین آنها عنوان می گردد نشان می دهد که نقش دیکتاتوری حاکم و سیاستهای کلان اقتصادی ای که برای مدیریت جامعه تحت سلطه ما در جهت منافع سرمایه داران خارجی و داخلی اتخاذ می شوند در گسترش هیولای فقر و حفظ آن تردید ناپذیر بوده و می باشد. در همین رابطه به عنوان یک مثال می توان به نتایج پیشبرد و اجرای فاز اول طرح "هدفمندی یارانه ها" (برنامه تحمیل شده از سوی صندوق بین المللی پول که به خاطر اجراش، احمدی نژاد جنایتکار از قدرتهای امپریالیستی گرداننده این نهاد جایزه گرفت) اشاره کرد که هم اکنون اعلام شده "پس از اجرای این قانون قدرت اقتصادی خانوارهای کشور ۲۵ درصد کاهش یافته و هم اکنون ۳۱ درصد خانوارها زیر خط فقر هستند." نشریه شادا (نشریه رسمی وزارت امور اقتصادی و دارایی)

نگاهی به روند فقر و ابعاد فزاینده و صعودی آن در جامعه تحت سلطه ما و تحت حاکمیت هر دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی نشان می دهد که روند رشد فقر و بیکاری و محرومیت و رنج و گرسنگی و سایر مصایب اجتماعی ناشی از آن با روند رشد و انکشاف نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران متناظر

چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن از صفحه ۱۹

"روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشاند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهیهای کوچک و پراکنده در محاصره تمساحها و مرغان ماهی خوار بسر می بریم"، در چنین شرایطی، برای کار گروهی متشکل در پناه صرف رعایت پنهانکاری، امکان رشد و گسترش وجود نداشت؛ و در صورتی که جوانان مبارزی به هر ترتیب متشکل می شدند، به محض کوشش جهت گسترش نیرو و افزایش امکانات خود، یا با یورش ساواک روبرو شده و از بین می رفتند و یا آن تشکل به محلی برای نفوذ پلیس و شناخته شدن و دستگیری عناصر صادق و مبارز تبدیل می شد. در این دوره از تاریخ، ما تنها دو تشکیلات را به طور برجسته سراغ داریم که عمری طولانی داشتند: "ساکا" و "تشکیلات تهران". ساکا گروه متشکل و مخفی ای بود که برنامه مبارزاتی خود را ارتباط با کارگران، آگاهی دادن به آنها از طریق مطالعه و در این پروسه تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بود. این گروه که عناصر پلیس در آن نفوذ داشته و کاملاً تحت کنترل ساواک قرار داشت، سالها به کار خود ادامه می داد و گاه گاهی هم عناصر صادقی از آن دستگیر می شدند. اما کار "ساکا" تأثیر مبارزاتی در میان کارگران نداشت تا آنجا که طبقه کارگر و به طور کلی مردم ایران حتی از وجود این گروه و از "کار آرام سیاسی" آن هیچوقت مطلع نشدند و روشنفکران مبارز هم عمدتاً زمانی به وجود آن پی بردند که ساواک، در سال ۱۳۵۰ در وحشت از گسترش جنبش مسلحانه بعد از رستاخیز سیاهکل، به دلیل گرایش که در بین بعضی از عناصر صادق این گروه نسبت به مبارزه مسلحانه به وجود آمده بود، صلاح کار را در آن دید که این گروه را هم با توجه به نفوذی که در آن داشت، جمع کرده و همه افراد مرتبط با آن گروه را به زندان افکند. تشکیلات دیگر (که البته مردم ایران از وجود آن هم بعد از تلاشی اش مطلع شدند) که در این دوره به وجود آمد، "تشکیلات تهران" حزب توده نام داشت که بر اساس برخورد غیر مسئولانه حزب توده یا همان "کمیته مرکزی" مستقر در اروپای شرقی، در ایران ایجاد شد. این تشکیلات با کمک یکی از عناصر حزب توده (عباس شهریاری نژاد) که در ارتباط با "کمیته مرکزی" قرار داشت و خود را به ساواک فروخته بود، در واقع به دست ساواک رژیم شاه برای حزب توده خائن در تهران ساخته شد- که بعداً در آذربایجان و خوزستان هم شاخه زد. تشکیلات تهران حزب توده که با "کمیته مرکزی" در تماس دائم قرار داشت، هر کار ظاهراً مبارزاتی هم که جلوی خود گذاشته بود (جمع آوری نیرو، به اصطلاح تبلیغ در میان کارگران و روشنفکران و غیره) کار اصلی اش به مثابه یک تشکیلات کاملاً پلیسی، در واقع شناسائی عناصر مبارز و به دام انداختن آنها بود. از برجسته ترین انقلابیونی که تشکیلات تهران حزب توده یا همان تشکیلات پلیسی عباس شهریاری، موجبات دستگیری آنها توسط ساواک در سال ۱۳۴۶ را فراهم نمود، رفقای "گروه جزئی" یا کامل تر "گروه سورکی، جزئی، ظریفی" بودند.

(ادامه دارد)

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! پیروز باد کمونیسم!

فریبرز سنجرى

دستان خونین آمریکا بر پرچم سیاه داعش!



چرا علیرغم این که دولت آمریکا اعلام می کند که داعش را یک "تهدید جدی" تلقی می کند اما به هیچ اقدامی جهت جلوگیری از قدرت گیری این عامل "تهدید جدی" دست نمی زند و حتی در مقابل درخواست کمک نظامی دولت عراق از آمریکا برای مقابله با داعش، از این کار طفره رفته و اعلام می کند که این امر وقتی موثر است که دولت عراق برنامه تشکیل "دولت فراقهر" را داشته باشد. و این در شرایطی است که آمریکا مدعی است در حال یک جنگ دائم و بی پایان با تروریسم و "بنیادگرایی اسلامی" می باشد.

نشوند که دارو دسته های مختلف علیه هم کار می گذارند، سرانجام در زمان ریاست جمهوری جورج بوش، وی رسماً اعلام کرد که تا پایان سال ۲۰۱۱ سربازانش را از عراق خارج می کند. البته آمریکائی ها قبل از به اصطلاح خروج از این کشور یک "توافقنامه امنیتی" بر دولت دست نشانده خود تحمیل نمودند که دستشان را برای هر مداخله لازمی باز می گذاشت. به این ترتیب در اواخر سال ۲۰۱۱ و در دوران ریاست جمهوری اوباما آمریکائی ها اعلام کردند که در حالی که در جنگ پیروز شده و "فضای دموکراتیک" و دموکراسی را در عراق برقرار نموده اند حال با ساختن دولت و ارتش عراق، این کشور را به خود عراقی ها سپرده و نیرو های شان را خارج می کنند.

بنابر این هر کس بخواهد نه بطور ذهنی بلکه با تکیه بر واقعیت ها، به تحولات اخیر عراق نگاه کرده و آن چه می گذرد را درک کند باید در نظر بگیرد که اولاً عراق کشوری تحت سلطه آمریکاست، در ثانی ارتش این کشور را آمریکائی ها بر پا کرده اند و اگر چه آنها بیشتر نیروهای نظامی خود را خارج ساخته اند، اما مستشاران و مزدورانی که سیاست های مورد نظر آن ها را در ارتش و دولت پیش می برند در آن جا بر جا گذاشته اند و سفارتی در بغداد بر پا کرده اند که بزرگترین سفارت آمریکا در جهان است. ثالثاً، منابع نفتی عراق اساساً به وسیله امپریالیست های آمریکائی غارت می شود. بنابر این در رابطه با تحولات اخیر عراق الزاماً باید آمریکا و کل منافع امپریالیستی آن ها در این کشور را به حساب آورد.

از آن جا که تحولات اخیر عراق با یورش داعش شکل گرفت برای درک این تحولات باید ماهیت و موقعیت واقعی این نیرو را نیز در نظر گرفت. البته گروه های دیگری همچون "الجیش الاسلامی"، "جیش المجاهدین"، گروه "نقشبندی" و برخی نیرو های دیگر هم در یورش اخیر به عراق با رهبری داعش نقش داشتند که شناخت آن ها نیز ماهیت نیرو های مهاجم را روشن می سازد.

کنونی عراق از روز اول به وسیله آمریکائی ها و زیر نظر مستشاران این قدرت امپریالیستی سازمان یافته است. در کنار سازمان دادن ارتش، قانون اساسی کنونی هم علم شد که بر پایه ملیت و مذهب تنظیم گشته بود و در نتیجه قدرت بین سه نیروی کردها، شیعه ها و سنی ها تقسیم گشت. قانون اساسی ای که آمریکائی ها پُر آن را می دادند و می گفتند که یکی از "پیشرفته ترین قانون های اساسی تاریخ جهان عرب" می باشد که "برابری جنسیتی و آزادی دین" در آن تصریح شده است! امری که در واقع نطفه اغتشاشات کنونی را در درون خود داشت. به این ترتیب رژیم کنونی جایگزین سیستم قبلی گردید که در انحصار حزب بعث و دیکتاتوری صدام بود. از سوی دیگر با توجه به این واقعیت که عراق دارای منابع عظیم نفت بوده و دومین صادر کننده نفت اوپک می باشد، آمریکائی ها فوراً منابع نفتی عراق را زیر سلطه خود در آورده و ضمن چپاول این ماده استراتژیک، بخشی از هزینه های لشکر کشی خودشان به این کشور را نیز از این طریق تامین نمودند. بنابر این منابع نفتی این کشور به عنوان یک کشور تک محصولی نفت خیز، از پس از اشغال، رسماً در زیر سیطره آمریکا قرار گرفت. بر این اساس واضح است که هر تحولی در این کشور رابطه مستقیمی با منافع غارتگرانه اقتصادی - سیاسی و نظامی آمریکا که آن را امری حیاتی برای خود اعلام نموده، پیدا می کند. با توجه به واقعیاتی که به آن ها اشاره شد آن چه در این کشور به عنوان دولت عراق مطرح می شود در واقع دولت دست نشانده قدرت اشغالگر یعنی امپریالیسم آمریکا می باشد، دولتی که با کمک انتخابات هائی که زیر سلطه سربازان آمریکائی برگزار گشته، تلاش شده است تا به عنوان حاصل آرای مردم عراق جا زده شده و تبلیغ گردد.

پس از آن که امپریالیسم آمریکا در این روند رژیم دلخواه خود را بر عراق تحمیل نمود، عدم ثبات، انفجار بمب و ناامنی به یکی از خود ویژگی های این کشور تبدیل شد و تقریباً روزی نبوده و نیست که ده ها و صد ها عراقی قربانی انفجار بمب های

نزدیک به سه هفته از حمله داعش به موصل و عدم مقاومت آشکار ارتش عراق و طبیعتاً سقوط این شهر مهم و بزرگ عراق و تحولات متعاقب آن می گذرد. این واقعیات بطور طبیعی این پرسش ها را در مقابل همه قرار داده است که این رویدادها حاصل چه اوضاعی است و عراق و منطقه با این یورش با چه شرایطی روبروست؟

برای پاسخ دادن به این پرسش ها باید قبل از هر چیز به یاد آورد که عراق به دنبال حمله ارتش آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۳، به اشغال امپریالیسم آمریکا و متحدینش در این هجوم تجاوزگرانه در آمد، و آمریکائی ها ضمن نابودی ارتش این کشور یکی از ماموران خود به نام "پل برمر" را به عنوان حاکم عراق تعیین نمودند. آمریکائی ها که با شعار آزاد کردن مردم عراق از جنایت های رژیم صدام حسین، لشکر کشی به عراق را توجیه می کردند، از همان ابتدا با یک سیاست استعماری به طور آگاهانه به تفرقه افکنی در میان ملیت ها و مذاهب مختلف در عراق پرداختند تا جایی که حتی "کارت تجزیه" عراق به سه قسمت سنی و شیعه و کرد نشین نیز بر روی میز کار آمریکایی ها قرار گرفت؛ و بعداً هم جو بایدن، معاون رئیس جمهوری آمریکا از طرحی مبنی بر تجزیه عراق به سه بخش سخن گفت. اما این پروژه ضد خلقی به دلایل مختلف در آن زمان ها اجرا نشد. در عوض در بطن شرایط جدید ارتش اشغالگر آمریکا، به تدریج با سازمان دادن و تغذیه و تسلیح دسته جات مسلح ضد انقلابی زیر نام "سنی" و "شیعه"، با بمب گذاری و ترورهای دست جمعی و فجیع و هم چنین فضا سازی برای تشدید خصومت های قومی و مذهبی در عراق که کشتار و خانه خراب کردن مردم تحت ستم را به دنبال داشت، بحران در عراق را شدت بخشید. در این روند، تحت نظر آمریکائی ها، گردستان عراق نوعی خودگردانی کسب کرد و احزاب بورژوائی گرد، کنترل گردستان را به دست گرفتند. در پروسه اشغال این کشور، آمریکائی ها به تدریج ارتش جدیدی زیر رهبری خود در عراق سازمان داده و آن را به سلاح های آمریکائی مجهز نمودند. بنابر این ارتش

قابل تامل است که اعلام کرد: "اطلاعات مرتبط با طرح‌ریزی تروریست‌ها و هم‌پیمانان آن‌ها برای تصرف شمال عراق پنج ماه پیش در اختیار MI6 و CIA قرار گرفته بود اما دولت‌های انگلیس و آمریکا اقدامی در این زمینه انجام ندادند." بنابر این قبل از این که آمریکایی‌ها مجبور شوند از زبان وزیر خارجه خودشان در سفر به عراق اعلام کنند که آمریکا "قصدی برای جلوگیری از پیشروی داعش ندارد"، آمریکا عملاً نقش خود را در شکل‌گیری این بحران آشکار ساخته بود. اما امروز سیر رویدادها کار را به جایی رسانده که خودشان آن را فریاد زده و روشن می‌کنند که چگونه جنایات فاشیستی داعش و از جمله کشتار و اعدام‌های دست‌جمعی و مصلوب ساختن قربانیان در ملاء عام و ادعاهائی چون برافراشتن "پرچم اسلام" بر عراق و سوریه - که حال پا را فراتر هم گذاشته و خود را "حکومت اسلامی" می‌نامد - نقش آتش افروزی در کوره یک بحران بزرگ را ایفا می‌کند که امپریالیسم آمریکا در آن مشغول پختن نان خود است. از قرار آن چه که از سوی مقامات آمریکایی در اعلامیه‌های رسمی به دروغ "تهدید جدی" برای آمریکا خوانده می‌شود نه تهدید بلکه فرصتی طلایی است که برنامه ریزی شده تا تسهیل‌کننده پیشبرد سیاست‌های چپاولگرانه شان در عراق و منطقه باشد.

با توجه به این واقعیت که دو طرف این درگیری‌ها یعنی دولت نوری المالکی حاکم بر عراق و دار و دسته تروریست و اسلام‌گرای "داعش" آبشخور واحدی دارند، می‌توان داستان سیاه امپریالیسم آمریکا را در پشت رخداد‌های عراق و بر پرچم سیاه داعش به روشنی دید. بنابر این حقایق جاری و فاکت‌های غیر قابل انکار حاکی از آنند که رویدادهای عراق خواست و نقشه خود آمریکاست و آمریکائی‌ها در تلاش‌اند تا به کمک وابستگان شان در منطقه باز و یک بار دیگر حریق خانمان سوز در کل منطقه بر افروزند و با سوزاندن حیات و هستی توده‌ها در آتش بحران، منافع و سیاست‌های جهان‌خوارانه خویش را این بار به این شکل به پیش ببرند.

واقعیت این است که در شرایط تداوم بحران اقتصادی گریبان‌گیر نظام امپریالیستی در سال‌های اخیر و رکودی که نشانی جدی از برطرف شدن سریع آن بر اقتصاد آمریکا دیده نمی‌شود، دمیدن بر آتش بحران و جنگ و ناامنی و به این بهانه تقویت اقتصاد مبتنی بر میلیتاریزم، به عنوان یک راه حل غیر قابل اجتناب برای تخفیف این بحران، در مقابل امپریالیسم آمریکا و شرکاء قرار گرفته است. واقعیتی که نشان می‌دهد آمریکائی‌ها در شرایطی قرار گرفته‌اند که به بحران و تشنج آفرینی حتی از آن چه تا کنون ایجاد کرده‌اند هم بیشتر نیازمند‌اند. بدیهی است که چنین آتش افروزی‌ای نه تنها

آنچه به نام "دولت اسلامی در عراق و شام" یا "داعش" شناخته می‌شود در تداوم فعالیت‌های گروه بنیادگرایی اسلامی "دولت اسلامی در عراق" به وجود آمده است. این گروه به وسیله کمک‌های مالی و تجهیزات نظامی اهدا شده از طرف شیخ نشین قطر و عربستان سعودی شکل گرفته است تا جایی که برخی از خبرگزاری‌ها از داعش به عنوان "فرزند قطر" نام برده‌اند. همچنین به گزارش خبرگزاری ورلند دیلی "دهها تن از اعضای گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سال ۲۰۱۲ در اردن آموزش دیده‌اند و این خدمات بعنوان بخشی از کمک‌های مخفیانه به شبه نظامیانی بود که ابتدا قصد حمله به سوریه را داشتند".

چند شهر و شهرک بزرگ و کوچک را تسخیر کند؛ و تازه به این نیز قناعت نکرده و به سوی بغداد حرکت کرده و بزرگترین پالایشگاه عراق را زیر آتش می‌گیرد! هم چنین باید دید که چرا علیرغم این که دولت آمریکا اعلام می‌کند که داعش را یک "تهدید جدی" تلقی می‌کند اما به هیچ اقدامی جهت جلوگیری از قدرت‌گیری این عامل "تهدید جدی" دست نمی‌زند و حتی در مقابل درخواست کمک نظامی دولت عراق از آمریکا برای مقابله با داعش، از این کار طفره رفته و اعلام می‌کند که این امر وقتی موثر است که دولت عراق برنامه تشکیل "دولت فراگیر" را داشته باشد. و این در شرایطی است که آمریکا مدعی است در حال یک جنگ دائم و بی پایان با تروریسم و "بنیادگرایی اسلامی" می‌باشد. پس باید دید که چرا قدرتی که هر زمان دلش خواسته تحت عنوان "دخالت بشر دوستانه" کشورها را اشغال کرده است حال در جایی که از تهدید جدی داعش برای منافع حیاتی خود سخن می‌گوید از زبان وزیر خارجه اش رسماً اعلام می‌کند که "اگر ظرفیت لازم در عراق وجود نداشته باشد هرگونه حمایت آمریکا از دولت و ارتش عراق با ناکامی و شکست روبرو خواهد شد." این در حالی است که عملاً هم تا امروز آمریکا تنها به اعزام تعداد محدودی نیرو برای حفاظت از سفارت خود در بغداد و یا امور آموزشی و مشورتی اکتفا کرده است. همه این‌ها معنائی جز چراغ سبز دادن به داعش برای ادامه حملات خود و تداوم بحران فعلی از طرف امپریالیسم آمریکا ندارد.

البته این "چراغ سبز" از روی قرائنی مثل روشن شدن این امر که سفارت آمریکا در بغداد از قبل نسبت به حمله "داعش" و باقی مانده‌های حزب بعث" به موصل و دیگر استان‌های عراق اطلاع داشت اما کاری نکرد و یا دستور مقامات بالا در ارتش به فرماندهان مبنی بر عدم مقاومت در مقابل یورش داعش نیز قابل فهم بود. در همین رابطه هم چنین اظهارات رئیس سازمان اطلاعات و امنیت اقلیم کردستان عراق در گفتگو با نشریه دیلی تلگراف نیز

واقعیت این است که آن چه به نام "دولت اسلامی در عراق و شام" یا "داعش" شناخته می‌شود در تداوم فعالیت‌های گروه بنیادگرایی اسلامی "دولت اسلامی در عراق" به وجود آمده است. گروهی که در اکتبر ۲۰۰۶ در عراق تشکیل شده بود و بسیاری از حمله‌های تروریستی در این کشور با نام آن گره خورده است. این گروه به وسیله کمک‌های مالی و تجهیزات نظامی اهدا شده از طرف شیخ نشین قطر و عربستان سعودی شکل گرفته است تا جایی که برخی از خبرگزاری‌ها از داعش به عنوان "فرزند قطر" نام برده‌اند. همچنین به گزارش خبرگزاری ورلند دیلی "world net daily" برخی مقامات اردنی اذعان نموده‌اند که: "ده‌ها تن از اعضای گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سال ۲۰۱۲ در اردن آموزش دیده‌اند و این خدمات به عنوان بخشی از کمک‌های مخفیانه به شبه نظامیانی بود که ابتدا قصد حمله به سوریه را داشتند". بنابر این داعش دست پرورده کشورهایی است که خودشان آشکارا نوکران حلقه په گوش امپریالیسم آمریکا می‌باشند. از آن جا که وابستگی عربستان و قطر به امپریالیسم آمریکا واقعیتی غیر قابل انکار است بنابر این روشن است که این کشور ها، بدون چراغ سبز ارباب، میلیون‌ها دلار صرف پرورش داعش نمی‌کردند. در این زمینه حتی خود رسانه‌های آمریکائی هم کتمان نمی‌کنند که مثلاً قطر در سال‌های اخیر نقش اساسی در پیشبرد خطوط دیکته شده از سوی نهاد‌های امنیتی آمریکا و خصوصاً سیا (CIA) در منطقه داشته و دارد. در چهارچوب پیشبرد همان خطوط بود که داعش - و نه تنها این گروه - با پول و سلاح عربستان و قطر تجهیز شده و در طی سال‌های اخیر هم دولت ترکیه خاک و مرز خود را در اختیار آن‌ها گذاشته و با ارائه خدمات لجستیکی به آن‌ها امکان داده است تا هر جنایتی که می‌خواهند در سوریه و عراق انجام دهند. در این مورد بد نیست تا به اظهارات شهردار شهر کرد نشین ماردین ترکیه توجه شود که در گفت و گوی مطبوعاتی با استفانو مانسروپسی رئیس هیأت اتحادیه اروپا که به ترکیه سفر کرده بود، خاطر نشان نمود که: "دولت حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان، اجازه عبور عناصر گروه مسلح موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) از مرزهای این کشور به خاک سوریه را صادر کرده است." و "عناصر گروه موسوم به داعش به راحتی در مرزهای مشترک سوریه و ترکیه تردد می‌کنند".

حال با توجه به این واقعیات غیر قابل انکار باید دید که چرا داعش که چند سال است درگیر جنگ با دولت عراق و سوریه می‌باشد ناگهان به آن چنان موقعیتی دست پیدا می‌کند که موفق می‌شود با تعداد محدودی تروریست ریش‌رک‌ها کرده، ارتش دست‌ساز آمریکا را فراری داده و موصل و

داران برای غلبه بر بحران های ذاتی نظام استثمارگرانه شان می باشد. بی دلیل نیست که در همین چند سال گذشته و علیرغم رکود حاکم بر اقتصاد آمریکا و کل نظام سرمایه داری در غرب، سود چند انحصار بزرگ تسلیحاتی آمریکا بطور بی سابقه ای افزایش یافته است. بنا به گزارشات منتشره از سوی موسسه "مورگان استانلی" به تاریخ ۹ جون ۲۰۱۴، سود سهامداران سه کمپانی عظیم تسلیحاتی یعنی "ری تون"، "نورت تراپ گامان"، و "لاکهد مارتین" تنها در طول سه سال گذشته به ترتیب ۱۲۴ درصد، ۱۱۴ درصد و ۱۴۹ درصد رشد کرده است. به راستی در شرایط رکود چگونه می توان بازار این انحصارات را بدون توسل به بحران و ایجاد ناامنی و جنگ در گوشه و کنار جهان رونق بخشی؟ برندگان واقعی این بحران که به قیمت ایجاد یک حمام خون جدید و جنگ ویرانی های هولناک بیشتر در زندگی مردم عراق ایجاد شده جز امپریالیسم آمریکا و از جمله انحصارات تسلیحاتی نظامی آن نیستند.

بنابر این جدا از این که تحولات عراق چه سمت و سویی بگیرد و سرنوشت عراق و منطقه در این بحران چگونه رقم بخورد، واقعیات نشان می دهند که امپریالیست ها با توسل به بنیاد گرایی اسلامی در همه جا در حال بحران سازی و ناامن کردن کشور ها هستند تا شرایط را برای پیشبرد سیاست های غارتگرانه شان آماده سازند. اگر تا دیروز این نقش را بیشتر "القاعده" بازی می کرد حال "بوکو حرام" در نیجریه، "الشباب" در سومالی و "جبهه النصر" و "داعش" و ده ها گروه ریز و درشت در سوریه و... همان وظیفه را پیش می برند. به همین دلیل هم بنیاد گرایی اسلامی که داعش جلوه ای از آن می باشد، جز ابزاری جهت گسترش سلطه امپریالیسم و پیشبرد سیاست های آن ها نبوده و نیست. امری که امروز به عربیانی در تحولات عراق در مقابل چشم همگان قرار گرفته است.

۱۵ تیر ۱۳۹۳ - ۶ جولای ۲۰۱۴

جدا از این که تحولات عراق چه سمت و سویی بگیرد و سرنوشت عراق و منطقه در این بحران چگونه رقم بخورد، واقعیات نشان می دهند که امپریالیست ها با توسل به بنیاد گرایی اسلامی در همه جا در حال بحران سازی و ناامن کردن کشور ها هستند تا شرایط را برای پیشبرد سیاست های غارتگرانه شان آماده سازند. اگر تا دیروز این نقش را بیشتر "القاعده" بازی می کرد حال "بوکو حرام" در نیجریه، "الشباب" در سومالی و "جبهه النصر" و "داعش" و دهها گروه ریز و درشت در سوریه و... همان وظیفه را پیش می برند. به همین دلیل بنیاد گرایی اسلامی که داعش جلوه ای از آن می باشد، جز ابزاری جهت گسترش سلطه امپریالیسم و پیشبرد سیاست های آن ها نبوده و نیست.

تبهکار تسلیحات جنگی ایجاد می کند و به واقع ایجاد کرده است. وجود هیولای داعش با جنایت های وحشتناک و اعمال ضد خلقی اش و با ایجاد جنگ و کشتار و خونریزی بزرگ در عراق و منطقه در حقیقت به پیکر فرتوت اقتصاد دستخوش رکود نظام امپریالیستی، اکسیژن می رساند.

مطالعه رویدادهای جاری در عراق و ظهور جریان بنیادگرایی هولناکی که توسط امپریالیسم آمریکا و نوکران آن تغذیه و تسلیح و آموزش دیده اند نشان می دهد که آن چه که اکنون در این کشور شاهد می باشیم نتیجه منطقی و حاصل سیاست های امپریالیستی دولت آمریکا در عراق از سال ۲۰۰۳ به این طرف و در جهت منافع کثیف و ضد خلقی این دولت می باشد. بدون تشخیص نقش غیر قابل انکار امپریالیسم و به طور مشخص دولت آمریکا در اوضاع مرگباری که توسط داعش و حامیان آن در عراق و منطقه ایجاد شده هیچ تحلیلی قادر به توضیح درست تحولات جاری در عراق نخواهد بود. آمریکائی ها با ایجاد ناامنی شرایط را برای توسل به میلیتاریزم هر چه بیشتر مهیا می سازند. میلیتاریزمی که ذاتی امپریالیسم بوده و یکی از روش های همیشگی سرمایه

خطر تجزیه عراق را تشدید کرده، بلکه هر لحظه هم ممکن است آتش این درگیری ها به کشور های همسایه نیز سرایت کرده و کل منطقه را فرا گیرد. به خصوص که جمهوری اسلامی تحت پوشش دفاع از دولت کنونی عراق و "حفاظت از اماکن متبرکه شیعه"، پاسدارانی هم به عراق فرستاده و دولت عربستان نیز هزاران سرباز را برای تقویت مرزهای خود با عراق به این مناطق منتقل نموده است.

از سوی دیگر آمریکائی ها با باد کردن در جثه داعش و فراهم کردن شرایط عدم مقاومت ارتش دست ساز خود در مقابل آن که به موفقیت های تانکونی داعش و دستیابی وی به حجم بزرگی از سلاح های سنگین آمریکایی ارتش عراق منجر گردید و از طرف دیگر انداختن این دار و دسته تروریست به جان رژیم دست نشانده خود، آگاهانه بر آتش بحرانی دمیدند که نه تنها عراق را هر چه بیشتر نا امن ساخته بلکه با توجه به حضور داعش در سوریه آتش جنگ در سوریه را هم بیشتر خواهد کرد و به آن ها امکان می دهد که شکست های شان در سوریه و ناتوانی شان در تغییر دیکتاتور این کشور - بشار اسد - و قطع نفوذ رقباى شان - روسیه - در این منطقه را با شعله ور کردن هر چه بیشتر آتش جنگ تا حدی سرو سامان دهند.

دولت آمریکا در جریان اشغال عراق ضمن سازمان دادن جنگ و گسترش شرایط جنگی و ایجاد زمینه بمب گذاری و کشتار و خانه خراب کردن حیات مردم بی گناه عراق جریانی را آفرید و پروراند که اکنون در تحولات جاری به یک هیولای خونخوار علیه تمامی مردم تحت ستم منطقه بدل شده است. آتشی که این هیولا بر می افروزد و ناامنی و فضای جنگی ای که با استناد به رشد این هیولا، آگاهانه بدان دامن زده می شود، صرف نظر از هر استفاده دیگری که جهت پیشبرد سیاست های کلی آمریکا در منطقه و در رقابت با امپریالیست های دیگر و نیز تاثیر گذاری بر بازار نفت به نفع وی در بر دارد، به طور مشخص بازار مستعد بسیار بزرگتری برای فروشندگان

گرامی باد ۱۸ تیر سالروز جنبش دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸ بر علیه رژیم جمهوری اسلامی

جنبش در ۱۸ تیر از دانشگاه تهران آغاز شد ولی خیلی زود با همراه شدن دیگر دانشگاه ها از حالت منطقه ای خارج شده و خصلت سراسری پیدا نمود. اصلی ترین خصیصه جنبش دانشجویی- مردمی را می توان در رادیکالیسم آن جستجو کرد. این جنبش همان طور که خود سرمداران رژیم بدان اعتراف نمودند به واقع یک اعلان جنگ از طرف مردم به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود. در این جا مساله بر سر تحقق این یا آن خواست اقتصادی یا سیاسی در چارچوب نظام موجود نبود. یا صرفا یک بخش از حکومت این یا آن عمل کرد ضد خلقی اش مورد حمله قرار نگرفته بود. در این جا اساس نظام جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش آماج حملات توده ها قرار داشت. این تنها عمود خیمه ی منقور رژیم، یعنی رأس دیکتاتوری حاکم و ولی فقیه نبود که توده ها خشم گینانه بر علیهش شعار می دادند: "خامنه ای حیا کن - سلطنت را رها کن"، بلکه آن ها خواستار سرنوشتی کل حکومت و تمامیت جمهوری اسلامی بودند. "نه" راستین و بزرگی که آن ها بارها و بارها در جریان اعتراضات و مبارزات گوناگون شان در دوره های مختلف به رژیم جمهوری اسلامی داده بودند، این بار با صدای هر چه رساتر فریاد زده می شد: "حکومت زور نمی خواهیم، آخوند مزدور نمی خواهیم". "مرک بر این حکومت پر فریب". این فریاد توده ای، که تازه فقط پژواکی از فریادهای پر خشم و کینه میلیون ها کارگر و زحمت کش و دیگر اقشار تحت ستم ایران بود، چه لرزه ای بر اندام نحیف حکومتیان انداخت... هر چند که عمر این جنبش کوتاه بود و دشمنان خیلی زود مجدد به قدرت نمائی در برابر مردم پرداختند با این حال جنبش اخیر با عربان ساختن هراس و وحشت حکومتیان از توده ها که در ۱۸ سال اخیر به چنین وضوح و آشکاری ای دیده نشده بود مهر تأیید بر صحت این آموزش کوید که نه از طریق سازشکاری و مماشات بلکه تنها از طریق مبارزه است که می توان تضادهای حکومتیان را تشدید نمود و از این طریق است که می توان دشمن را دچار ضعف و زبونی ساخته و او را به عقب نشینی در مقابل توده ها وادار ساخت. این جنبش هم چنین خط بلاتل بر آن تبلیغات زهرآگینی کشید که مدعی بودند مردم ایران از انقلاب خسته شده و خواهان انقلابی دیگر نیستند. ادعا می کردند که مردم صرفا تغییراتی و اصلاحاتی در چارچوب همین نظام را می طلبند....

(به نقل از "سخنی با خلقهای قهرمان ایران در مورد جنبش دانشجویی-مردمی ۱۸ تا ۲۴ تیر ماه ۱۳۷۸") اشرف دهقان

سیاست "رژیم چنج" در اوکراین و

"پاد زهر اقتصادی" تلخ صندوق بین المللی پول (۲)

نویسنده: پروفسور "مایکل جُسادایسکی"

منبع: سایت "گلوبال ریسرچ" مارچ ۲۰۱۴

توضیح پیام فدایی: مطلبی که در زیر می آید بخش دوم و پایانی ترجمه مقاله ای ست که در گیر و دار تحولات اوکراین به نگارش درآمده است. در چارچوب این تحولات، ما شاهد تشدید تنشهای بین قدرتهای امپریالیستی برای کسب بازارهای بیشتر و یا "سهم شیر" در اوکراین به قیمت تشدید فقر و سرکوب توده ها می باشیم. در مقاله پیشارو، همانطور که از نام آن پیداست، نویسنده با مثالهای عینی به بررسی نقش و عملکرد "صندوق بین المللی پول" به نیابت از قدرتهای امپریالیستی گرداننده اش در تحولات جاری اوکراین پرداخته است. پیام فدایی برای آشنایی بیشتر خوانندگان با دیدگاه های مختلفی که در مورد تحولات اوکراین و ریشه تضادهای جاری در این کشور وجود دارند به درج این نوشته اقدام می کند. همچنین با توجه به عملکرد و نقش صندوق بین المللی پول در اقتصاد ایران که باعث شده تا مردم ایران نیز تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تجارب مشابهی را از سر بگذرانند، مطالعه این مقاله، منبع دیگری ست که عملکرد گردانندگان اصلی صندوق بین المللی پول و موسسات مشابه امپریالیستی در مورد ایران را نیز هر چه واضح تر و به طور عینی تر در مقابل خواننده قرار می دهد.

"یاشچنکو" نقش کلیدی ای در مذاکرات و اجرای توافقنامه سال ۱۹۹۴ و همچنین در ایجاد یک واحد پول ملی جدید برای اوکراین بازی کرد؛ نتیجه این اقدام، نزول ناگهانی سطح دستمزدهای واقعی در کشور شد.

"یاشچنکو" به عنوان رییس بانک مرکزی، مسئول رها سازی نرخ ارز ملی کشور در جریان "شوک درمانی" اکتبر سال ۱۹۹۴ بود که منجر به تغییرات زیر گشت:

- قیمت نان یک شبه ۳۰۰ درصد افزایش یافت،

- بهای برق ۶۰۰ درصد گران شد،
- بر نرخ هزینه های حمل و نقل ۹۰۰ درصد اضافه شد؛ و در نتیجه
- شاخص های زندگی به یکباره سقوط کرد

بر اساس آمار منتشره از سوی مرکز آمار دولتی اوکراین که توسط صندوق بین المللی پول نقل شده، **دستمزدهای واقعی در سال ۱۹۹۸ در قیاس با سطح دستمزدهای سال ۱۹۹۱ (پیش از اصلاحات صندوق) بیش از ۷۵ درصد سقوط کرده بودند.**

منبع:

<http://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2003/cr03174.pdf>

ظاهراً برنامه های مورد حمایت صندوق بین المللی پول در نظر داشت تا فشارهای تورمی را تخفیف دهد؛ در عوض این برنامه ها به "دلاریزه" کردن قیمتها در زندگی مردم فقیر شده ای منجر شد که در آمد آنها کمتر از ۱۰ دلار در ماه بود.

افزایش ناگهانی قیمت حاملهای سوخت و انرژی با یک شیب تند، در ترکیب با حذف سوبسیدها و ثابت نگهداشتن اعتبارات، **موجب نابودی صنایع (اعم از دولتی و خصوصی) و صدمه زدن به نواحی "نان دهنده" (مولد) در اقتصاد اوکراین گشت.**

در ماه نوامبر سال ۱۹۹۴ مذاکره کنندگان "بانک جهانی" برای ارزیابی از چگونگی امر

جدید بودند. آنهم به این دلیل که استانداردهای زندگی آنها به دلیل اعمال سیاستهای نئولیبرالیستی دولتهای پیاپی و از جمله دولت "یانکوویچ" در هم پاشیده شده بود. مدت زمان کوتاهی لازم بود تا آنها دریابند که جنبش اعتراضی آنها به این دلیل توسط "وال استریت"، وزارت خارجه آمریکا و موسسه "اهدای ملی برای دموکراسی" (NED) حمایت می شد تا در خدمت ایجاد یک فاز جدید از روند نابودی اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد.

سابقه عملکرد صندوق بین المللی پول

در اوکراین

در سال ۱۹۹۴ و در زمان ریاست جمهوری "لئونید کوچما" یک بسته کمکی صندوق بین المللی پول به اوکراین تحمیل شد. در آن زمان، **"ویکتور یاشچنکو"** - که بعداً خودش متعاقب انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ به ریاست جمهوری رسید- به مقام ریاست بانک مرکزی جدیدالتاسیس اوکراین (NBU) منصوب شده بود. رسانه های مالی غرب "یاشچنکو" را به عنوان یک "اصلاح طلب پُرجرات" تحسین می کردند. او از زمره مهندسين اصلی اصلاحات سال ۱۹۹۴ صندوق بین المللی پول بود که منجر به بی ثبات ساختن اقتصاد ملی اوکراین گشت. هنگامی که وی به عنوان رقیب انتخاباتی "یانکوویچ" و بر علیه او وارد کارزار انتخاباتی سال ۲۰۰۴ شد، بنیادهای مختلفی نظیر موسسه "اهدای ملی برای دموکراسی" (NED) از او حمایت می کردند. در واقع او کانديد ارجح "وال استریت" بود.

بسته کمکی سال ۱۹۹۴ صندوق بین المللی پول برای اوکراین، در پشت درهای بسته و در جریان برگزاری پنجاهمین سالگرد تشکیل مجمع موسسات "برتون وودز" در مادريد نهایی شد. مطابق شرایط این بسته، دولت اوکراین موظف می گشت که کنترل دولتی بر بازارهای ارزی کشور را ملغی سازد؛ امری که به سقوط چشمگیر ارزش پول ملی منجر گشت. شخص

"فوائد" بسته صندوق بین المللی پول برای

اوکراین چیست؟

بر طبق اظهارات مدیر کل صندوق بین المللی پول "کریستین لاگارد"، قصد برنامه نجات بخش صندوق بین المللی پول، توجه به مساله فقر و نابرابری اجتماعی در اوکراین می باشد. ولی در واقعیت امر، آنچه که از اجرای این بسته کمکی حاصل می گردد افزایش سطح بدهکاریها همزمان با سپردن امر کنترل اصلاحات در اقتصاد خرد کشور و همچنین اصلاح در نظام پولی اوکراین به دست موسسات وابسته به "برتون وودز" (Bretton Woods Institutions) (۱) می باشد که به نیابت از "وال استریت" عمل می کنند.

تحمیل اقدامات شاق برای پیشبرد صرفه جویی های اقتصادی که در توافقنامه مربوط به این بسته کمکی پیش بینی شده، به احتمال بسیار قوی موجب بروز هرج و مرج اجتماعی فزاینده و جابجایی های بزرگ اقتصادی خواهد شد. نام این اقدامات "اعطای وام برای تغییر سیاستهای اقتصادی" (۲) می باشد؛ بدین معنی که تخصیص منابع مالی برای بازپرداخت قرضهای اعتبار دهندگان تضمین می گردد و در مقابل، "پاد زهر تلخ اقتصادی" که در شکل یک لیست از اصلاحات برای پیشبرد سیاستهای نئولیبرالیستی ارائه شده اند، دریافت می گردد. این همان شعار معروف "تحمل درد و رنج کوتاه مدت، برای کسب منافع دراز مدت"، است که از سوی موسسات "برتون وودز" مستقر در واشنگتن سر داده می شود.

"مشروط بودن" وامها و از جمله - اقدامات شاق صرفه جویانه اقتصادی- با هدف خدمت به فقیر سازی بی حد و مرز مردم اوکراین در کشوری اعمال می گردد که در طول بیش از دو دهه گذشته توسط صندوق بین المللی پول اداره شده است. جنبش میدان در شرایطی به انحراف برده شد که ده ها هزار تن از مردم تظاهر کننده در میدان، خواهان برخورداری از یک زندگی

بیش از دو دهه گذشته در اقتصاد اوکراین عملی شده اند. دخالت‌هایی که اقتصاد ملی اوکراین را بی ثبات و مردم این کشور را در فقر فرو برده است. برغم تحلیل برخی کارشناسان، نمونه پیش‌اروی ما در اوکراین، شبیه برنامه های ریاضت اقتصادی یونان نیست. شلاق اصلاحات کنونی بر پیکر اوکراین، بطرز بسیار وحشتناکتری، نابود کننده خواهد بود.

اطلاعات مقدماتی مبین آنند که بسته صندوق بین المللی پول شامل یک کمک بلاعوض ۲ میلیارد دلاری و بدنال آن یک وام ۱۱ میلیارد دلاری به اوکراین می باشد. "بانک سرمایه گذاری اروپا" (EIB) نیز دو میلیارد دلار دیگر را تامین می کند و مجموع کل اعتبارات این بسته را به ۱۵ میلیارد دلار می رساند.

منبع: (Voice of Russia, March 21, 2014)

برنامه های طاقت فرسای ریاضت اقتصادی

دولت "کیف" اعلام کرده که صندوق بین المللی پول درخواست یک کاهش ۲۰ درصدی در بودجه مرکزی این کشور را کرده و انجام این درخواست، مستلزم کاهش شدید در برنامه های رفاه اجتماعی و کاهش دستمزد و حقوق کارمندان دولت و بالاخره خصوصی سازی و فروش دارایی های دولتی است. صندوق بین المللی پول همچنین خواهان اعلام "جدول زمانی" برای قطع سوبسیدهای انرژی و حذف کنترل دولتی بر بازار نرخ برابری ارزهای خارجی شده است. با توجه به حجم قرضهای غیر قابل مدیریت، صندوق بین المللی پول همچنین امر حراج و خصوصی سازی دارایی های عمده دولتی و تصاحب بخش بانکی را نیز به دولت تحمیل خواهد نمود.

در همین رابطه دولت کنونی زیر فشار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده که از میزان حقوق بازنشستگی دوره سابق، ۵۰ درصد کاسته خواهد شد. در بیانیه صادر شده در تاریخ ۲۱ فوریه ۲۰۱۴، بانک جهانی، اصول راهنما برای پیشبرد اصلاحات در حق بازنشستگی سابق "در کشورهای در حال ظهور اروپا و آسیای مرکزی" به شمول اوکراین را تنظیم کرده است. مطابق اطلاعیه بانک جهانی، در یک چرخش منطقی، نهایتاً شعار "حمایت از سالمندان" با کاستن شدید از مزایای بازنشستگی آنان عملی شده است.

منبع: (World Bank, Significant Pension Reforms Urged in Emerging Europe and Central Asia, Washington Dc, February 21, 2014)

با توجه به عدم وجود یک دولت واقعی و قدرتمند در کیف، زمامداران امور در وزارت

اجتماعی اوکراین، اثر انگشت برنامه های ریاضت اقتصادی مشترک صندوق بین المللی پول-بانک جهانی حک شده که این برنامه ها شامل عدم تخصیص آگاهانه بودجه به برنامه های بهداشت و مراقبت زمان شوری سابق و الغای آنها می گردد.

در ارتباط با کشاورزی، گزارش بانک جهانی از "ظرفیتهای فوق العاده کشاورزی" اوکراین صحبت می کند؛ آنهم درست در شرایطی که فراموش می کند اعتراف کند که بخشهای کشاورزی مولد ثروت این کشور در نتیجه اجرای بسته اقتصادی مشترک "آمریکا-صندوق بین المللی پول-بانک جهانی" نابود شدند. مطابق گزارشات بانک جهانی: "ظرفیتهای نامبرده بدلیل سقوط درآمدهای مزارع و همچنین مدرنیزه نشدن بخش کشاورزی، مورد بهره برداری کامل قرار نگرفته اند".

"سقوط درآمدهای مزارع کشاورزی"، نه "دلیل" بلکه "نتیجه" اجرای برنامه تنظیم ساختار بخش کشاورزی توسط برنامه مشترک بانک جهانی-صندوق بین المللی پول می باشند. در سال ۱۹۹۴، بدنال برنامه اکتبر سال ۱۹۹۴ صندوق بین المللی پول که توسط رییس بانک مرکزی اوکراین "ویکتور یاشچنکو" مهندسی شده بود، درآمدهای مزارع کشاورزی در مقایسه با سال ۱۹۹۱ تا ۸۰ درصد سقوط کرده بودند. بلافاصله در پی برنامه اصلاحی سال ۱۹۹۴ توسط صندوق بین المللی پول، بانک جهانی در سال ۱۹۹۵ پروژه ایجاد یک بخش خصوصی به نام "پروژه بذر" را عملی کرد که بر پایه "آزاد سازی نرخ"، بازاریابی و تجارت بذر" بنا شده بود. در نتیجه انجام این پروژه، مخارج مزارع کشاورزی بشدت رشد کرد و به یک رشته ورشکستگی در بخش کشاورزی منجر شد.

منبع: Projects : Agricultural Seed Development Project | The World Bank, Washington DC, 1995.

بسته نجات بخش اقتصادی ۲۰۱۴ صندوق

بین المللی پول، زیر عنوان "شوگ اقتصادی" گرچه شرایط حاکم بر اوکراین امروز، به طور واضحی با شرایط حاکم بر این کشور در سال ۱۹۹۰ تفاوت دارد، ولی باید درک کرد که تحمیل یک رشته اصلاحات اقتصادی در اقتصاد کلان این کشور (که مطابق سیاست بی چون و چرا و مشروط صندوق بین المللی پول صورت می گیرد) در خدمت فقیر سازی فزاینده در زندگی توده هایی قرار خواهد گرفت که از قبل هم فقیرتر شده اند.

به عبارت دیگر، برنامه "شوگ اقتصادی" ۲۰۱۴ صندوق بین المللی پول به معنی وارد کردن "ضربه نهایی" ای در تداوم یک رشته دخالت‌های این نهاد است که در طول

بازسازی کشاورزی اوکراین به این کشور اعزام شدند. یا توجه به سیاست "آزاد سازی تجارت" (که بخشی از الزامات بسته اقتصادی صندوق بین المللی بود)، غلات تولیدی اضافی ایالات متحده و "کمکهای غذایی" به مقادیر انوه و یا قیمتهای ارزانتر از قیمت تمام شده، به بازارهای محلی اوکراین سرازیر شدند؛ امری که موجب ایجاد بی ثباتی در یکی از بزرگترین تولید کنندگان گندم در جهان (هم طراز با به طور مثال بخش مرکزی- غربی آمریکا)، یعنی اوکراین شد.

منبع: "مایکل چوسودووسکی"، مقاله "دمکراسی" اهدا شده صندوق بین المللی پول به اوکراین، سایت "گلوبال ریسرچ" مورخ ۲۸ نوامبر ۲۰۰۴، تاکیدات از نویسنده مقاله

تا سال ۱۹۹۸، اقداماتی نظیر تضعیف کنترل دولتی بر بازار غلات، افزایش سریع قیمت سوخت و پیشبرد سیاست تجارت آزاد، به سقوط ۴۵ درصدی تولید غلات اوکراین در مقایسه با سالهای ۱۹۸۶-۱۹۹۰ انجامید. همچنین سقوط در بخش تولیدات دامداری، مرغداری و لبنیات به مراتب فاجعه بار تر بود. نگاه کنید به:

<http://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2003/cr03174.pdf>

نرخ سقوط فزاینده در شاخص های تولید ناخالص ملی که ناشی از اجرای اصلاحات صندوق بین المللی پول بود در بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ به بیش از ۶۰ درصد رسید.

بانک جهانی: فریبکاری در کاهش فقر

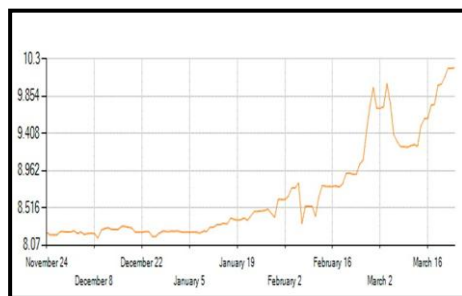
اخیرا بانک جهانی تایید کرده که اوکراین در زمره کشورهای فقیر می باشد.

منبع: (World Bank, Ukraine Overview, Washington DC, updated February 17, 2014):

در گزارش فوق آمده است "شواهد حاکی از آنند که اوکراین با یک بحران بهداشت و سلامتی روبروست و این کشور باید اقدامات عاجل و جامعی را در سیستم بهداشت خود برای تغییر روند فعلی در جهت بهبود وضع سلامت شهروندان اتخاذ کند. نرخ مرگ و میر سالانه در میان هر هزار نفر افراد بالغ در اوکراین بیشتر از کشورهای همسایه نظیر "مولداوا" و "بلا روس" و یکی از بالاترین نرخ ها نه تنها در اروپا بلکه در جهان می باشد."

اما آنچه که در این گزارش عنوان نمی گردد، عبارت از این است که موسسات وابسته به "برتون وودز" - از طریق انجام یک پروسه مهندسی اقتصادی- نقش کلیدی ای در سقوط اقتصادی اوکراین بعد از در هم پاشی شوروی ایفا کردند. بر پیکر فرو پاشیده وحشتناک برنامه های رفاه

ارزش "گريونا" در مقابل دلار آمریکا در یک فاصله ۶ ماهه می باشد.



منبع: themoneyconverter.com

در همین رابطه لازم است یادآوری گردد که در نوامبر سال ۱۹۹۸ برزیل یک بسته اعتباری احتیاطی به مبلغ ۴۰ میلیارد دلار از صندوق بین المللی پول دریافت کرده بود. اما یکی از شرایط اعطای این وام، رها سازی کامل نرخ مبادلات ارزی در بازار ارزهای خارجی این کشور بود. هدف از اعطای این بسته، کمک به بانک مرکزی برزیل برای حفظ نرخ همسانی واحد پول این کشور "رئال" عنوان شده بود. اما در عمل این بسته، برزیل را با سر به سوی ورشکستگی مالی در فوریه ۱۹۹۹ رهنمون ساخت.

دولت برزیل شروط این بسته را پذیرفته بود. در شرایط فرار سرمایه ها تا حد ۴۰۰ میلیون دلار در روز، اعتباری که پرداخت آن با قبول شروط وام صندوق بین المللی پول تضمین شده بود - و هدف آن (ظاهراً) حفظ و نگهداری ذخایر ارزی بانک مرکزی بود- در ظرف تنها چند ماه به چپاول رفت. قرارداد وام صندوق بین المللی به دولت برزیل، نهادهای کلان تجاری را قادر ساخت که وقت بخرند. بخش اعظم قرض صندوق بین المللی پول، در شکل سود حاصل از معاملات پرمخاطره و ریسکی بالا کشیده شد و به جیب موسسات کلان تجاری رفت.

در ارتباط با اوکراین، اعمال "انعطاف بالا در بازار نرخ برابری ارز" منجر به ایجاد فاجعه خواهد شد. برخلاف مورد برزیل، بانک مرکزی اوکراین فاقد ذخایر ارز خارجی است؛ امری که مانع خواهد شد تا دولت توان دفاع از واحد پول خود را داشته باشد. با توجه به چنین موقعیتی، بانک مرکزی اوکراین از کدام منبع ذخایر ارز خارجی خود را تامین خواهد نمود؟ بخش بزرگ اعتبارات در نظر گرفته شده در "بسته نجات بخش" پیشنهادی مشترک صندوق بین المللی و اتحادیه اروپا، از قبل برای استفاده در دفاع از "گريونا" در مقابل "فروش های تضمینی کوتاه مدت" ناشی از حملات به بازارهای ارز از سوی سرمایه های دخیل در معاملات ریسکی تخصیص داده شده است. بنابراین محتمل ترین سناریو این خواهد بود که "گريونا" دچار یک سقوط بهای چشمگیر خواهد شد؛ امری که معنای آن ترقی وحشتناک قیمت خدمات و فراورده های اصلی نظیر مواد غذایی، سوخت و حمل و نقل می باشد.

دولت از اعمال هر گونه کنترل بر نرخ برابری ارزهای خارجی در بازار اوکراین می باشد.

منابع:

Ukraine: Staff Report for the 2012 Article IV Consultation,
<http://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2012/cr12315.pdf>

از زمان آغاز تظاهرات جنبش "میدان" در دسامبر ۲۰۱۳، کنترل بر نرخ برابری ارز دوباره با هدف حمایت از "گريونا" (واحد پول اوکراین) و ممانعت از جریان فرار انبوه سرمایه ها از کشور آغاز شد.

بسته اقتصادی نجات بخش صندوق بین المللی پول تمام ذخیره ارزهای خارجی موجود در بانک مرکزی اوکراین (NBU) را غارت خواهد کرد. سیاست انعطاف در رها سازی نرخ برابری ارز با رهنمودهای صندوق بین المللی پول، توسط رییس جدید بانک مرکزی اوکراین، "استپان کاپیک" مورد تایید و پشتیبانی قرار گرفته است. بدون وجود تقریباً هرگونه ذخایر ارز خارجی، اعمال سیاست رها سازی نرخ برابری ارز یک خودکشی اقتصادی ست؛ چرا که این اقدام راه را برای معاملات پر مخاطره فروش کوتاه مدت (نظیر همان مدلی که در جریان فروپاشی مالی سال ۱۹۹۷ آسیا اتفاق افتاد) بر علیه "گريونا" (واحد پول اوکراین) باز می کند.

تاجرانی که وابسته به نهادهای مالی بزرگ نظیر موسسات وال استریت و بانکهای اروپایی و همچنین صندوق های سرمایه گذاری، یا "هدج فاند"ها می باشند، از هم اکنون خود را آماده بهره برداری از چنین موقعیتی کرده اند. تسلط بر بازار مبادلات ارزی، از طریق انجام معاملات فرعی تضمین می گردد. موسسات مالی کلان، با آگاهی از تمامی اطلاعات درونی در مورد سیاستهای بانک مرکزی، قادر به تنظیم و جهت دهی بازارهای مبادلات ارزی به نفع خود می باشند.

در شرایط وجود یک سیستم نرخ برابری ارز منعطف، بانک مرکزی هیچ گونه محدودیتی بر مبادلات ارزی اعمال نمی کند. ولی بانک مرکزی می تواند - بر طبق مشاوره های دریافتی از صندوق بین المللی پول- در مواجهه با معاملات پر مخاطره در بازار، اقدامات متقابل با هدف حفظ نرخ برابری "گريونا"ی اوکراین با ارزهای خارجی انجام دهد. ولی بدون استفاده از قدرت کنترل نرخ برابری ارزها، چنین اقداماتی مستلزم آن است که بانک مرکزی اوکراین (در غیبت وجود ذخایر ارزی) یک ارز بیمار را با توسل به استقراض بیشتر سر پا نگهدارد؛ امری که معنی آن وخیم تر شدن بحران بدهی هاست. جدول زیر نشانگر سقوط افزون بر ۲۰ درصدی

دارایی و بانک مرکزی اوکراین در کیف از سیاستهای دیکته شده وال استریت تبعیت خواهند کرد؛ تأثیرات اجتماعی و اقتصادی ایجاد تعدیل ساختاری در توافقنامه قرض های اوکراین توسط صندوق بین المللی پول، بسیار دهشت انگیز خواهد بود.

حذف سوبسیدها

با استناد به "سوبسیدهایی که مانع بروز قیمت های واقعی انرژی در بازار" می باشند، رها سازی قیمت ها همواره یکی از مطالبات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را تشکیل داده است. در دوره زمامداری دولت "یانکوویچ" قیمت های انرژی در حد نسبتاً پایین نگاه داشته شدند. این وضعیت ناشی از توافق مشترک با روسیه بود که در مقابل فروش گاز ارزان قیمت به اوکراین، اجازه تمدید اجاره پایگاه دریایی در "سیاستوئل" را بدست می آورد. این توافقنامه اکنون بی ارزش و باطل شده است. باتوجه به این که دولت کریمه اعلام کرده که کنترل مالکیت تمام شرکتهای دولتی اوکراینی در کریمه و از جمله کنترل میادین گاز طبیعی واقع در دریای سیاه را نیز در دست می گیرد، این قرار داد بیش از پیش فاقد ارزش خواهد بود.

دولت موقت در کیف، بطور محرمانه اعلام کرده که "در نتیجه بخشی از اصلاحات اقتصادی به منظور آزاد سازی اعتبارات دریافتی از صندوق بین المللی پول" قیمت خرده فروشی گاز ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. این اعلامیه اما، در توضیح مکانیزم واقعی و نتایج کامل رها سازی قیمت سوخت که می تواند در شرایط فعلی به افزایش صد در صدی قیمت گاز منجر شود ناکام است.

خالی از فایده نخواهد بود که در همین رابطه یاد آوری گردد که در آگوست سال ۱۹۹۱ هنگامی که دولت پرو اقدامات لازم برای "شوک درمانی" در افزایش یکباره قیمت حامل های انرژی در این کشور را انجام داد، قیمت بنزین یک شبه در لیما تا ۲۹۷۸ درصد بالا رفت (افزایش سی برابری). در ۱۹۹۴ در نتیجه توافق بین صندوق بین المللی پول و دولت "لئونید کاجما" قیمت برق، یک شبه ۹۰۰ درصد بالا رفت.

"انعطاف بالا در رها سازی نرخ برابری ارز"

(تک نرخی کردن ارز بر اساس قوانین بازار آزاد)
یکی از اجزای کلیدی برنامه های دخالت جویانه صندوق بین المللی پول در اوکراین، رها سازی نرخ برابری ارز، از کنترل دولتی در بازارهای مالی می باشد. علاوه بر کاهش و قطع هزینه های دولتی، برنامه صندوق بین المللی پول خواهان "انعطاف (با درجه بالا) در رها سازی نرخ برابری ارز" می باشد که معنی عملی آن خودداری

درخواست کرد که به خاطر بحران اوکراین به منافع روسیه حمله کند. این رهبر اولتر - ناسیونالیست همچنین روسیه را تهدید به انفجار خط لوله گاز این کشور در خاک اوکراین کرده است. (منبع: RT, March 22, 2014)

در همین حال، دادستان کل اوکراین که متعلق به گروه های نئونازیست می باشد، مقررات جدیدی را به اجرا گذارده که هر گونه راهپیمایی و تظاهرات بر علیه دولت موقت را ممنوع می سازد.

پایان

زیر نویس ها:

(۱) "برتون وودز اینستیتیوشن" نامی ست که به نهاد متشکل از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اطلاق می گردد. این نهادها در جولای سال ۱۹۴۴ در محلی به نام "برتون وودز" واقع در "همشایر" آمریکا نشستی را با شرکت نمایندگان ۴۲ کشور برگزار کردند. اهداف این موسسه جدید "کمک به بازسازی در اقتصاد تخریب شده کشورها پس از جنگ جهانی" و "ترویج همکاریهای اقتصادی" عنوان شد.

Policy based lending (۲)

جریان آن، روسیه گاز طبیعی اوکراین را تامین می کرد، قیمت انرژی نیز بطور اجتناب ناپذیری بالا خواهد رفت.

چگونه نئو لیبرالیسم با ایدئولوژی نئو نازیسم برای سرکوب تظاهرات مردمی همدست می شوند

با وجود "اسووبودا" و روسای منصوب شده دست راستی بر نیروهای امنیتی و ارتش، به احتمال بسیار زیاد یک جنبش توده ای بر علیه اصلاحات مرگبار اقتصادی صندوق بین المللی پول در اقتصاد کلان بیرحمانه توسط جریان دست راستی "پیراهن قهوه ای ها" و شبه نظامیان "گارد ملی" تحت هدایت "دمیتری یاروش" به نیابت از وال استریت و اجماع نظر محافل واشنگتن سرکوب خواهد شد. در جریان رویدادهای جاری نیروهای دست راستی تحت رهبری "دمیتری یاروش" کاندیداتوری وی در انتخابات ریاست جمهوری پیشارو اعلام کرده اند. (آنهم در شرایطی که وی دارای تنها ۲ درصد حمایت مردمی ست).

از سوی دیگر روسیه "یاروش" را در لیست بین المللی افراد تحت تعقیب گذارده و وی را متهم به تحریک به اقدامات تروریستی کرده است. این برخورد دولت روسیه پس از آن اتفاق افتاد که "یاروش" از رهبر تروریستهای چینی یعنی "داکو عمراف"

حتی اگر بانک مرکزی قادر بود که از ذخایر قرض گرفته شده برای حفظ قدرت "گريونا" استفاده کند، این قرضها در چرخه بازار معاملات، سریعاً دوباره در یک بشقاب نقره ای به جیب دلانان ارز، سرازیر می شد. به هر حال سناریوی حفظ قدرت برابری ارز ملی با استفاده از ذخایر ارزی قرض گرفته شده (نظیر مورد ۱۹۹۸-۱۹۹۹ برزیل) در کوتاه مدت، با پر کردن برخی سوراخها، به امر جلوگیری از فروپاشی فوری سطح استانداردهای موجود خدمت خواهد کرد.

چنین روندی برای دلانان معاملات ریسکی که در حال حاضر مصروف غارت ذخایر ارزی (قرض گرفته شده) بانک مرکزی اوکراین می باشند کمک می کند تا "وقت بیشتری" بخرند؛ همچنین دولت موقت را یاری می دهد تا بدترین عواقب ناشی از اجرای سیاست "انعطاف بالا در بازار مبادلات ارزی" تحمیل شده توسط صندوق بین المللی پول را کمی به تعویق بیندازد.

زمانی که ذخایر ارزهای قدرتمند بانک مرکزی به پایان برسد- بطور مثال بلافاصله پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری ۲۵ می- ارزش "گريونا" در بازارهای مبادلات ارز بشدت سقوط خواهد کرد؛ امری که منتج به نزول نابود کننده سطح زندگی مردم خواهد شد. همچنین با مستحیل شدن روابط اقتصادی دوجانبه با روسیه که در

جنگ افروزی در لباس صلح خواهی!

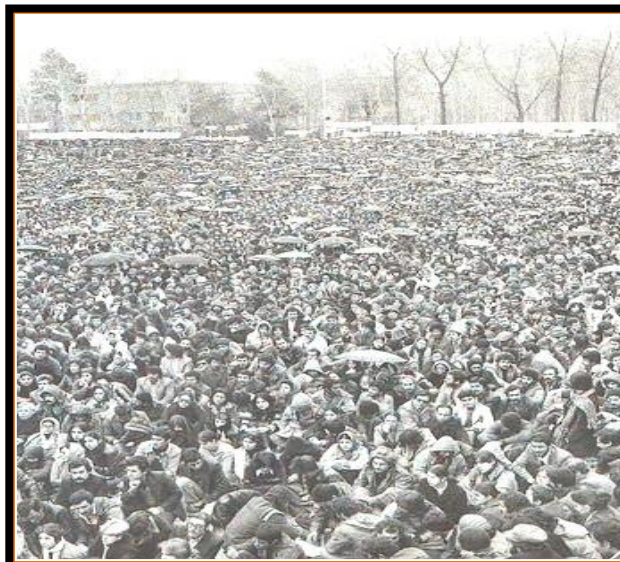
بورژوازی در تبلیغات فریبکارانه خود همواره چنین جلوه می دهد که عاشق "صلح" و "مبارزه مسالمت آمیز" و "صلح اجتماعی" است. شاعران و نویسندگان از جاذبه انسانیت و مهربانی می سرایند و می نویسند، عالمانش از نیکی و انسانیت سخن می گویند و صدها کتاب در این زمینه تاکنون منتشر نموده اند. فیلم سازهایش از زندگی مهاتما گاندی و نلسون ماندا فیلم میسازند تا نشان دهند که چگونه بالاخره "انسانیت" بر "خشونت" پیروز شد و شرایطی شکل گرفت که همه شادمان زندگی کنند! چرا که "همه انسان ها با هم برابر و برادرند". اما اگر توده ها که معنای برابری را در زندگی روزمره خود هر ساعت تجربه می کنند فریب اراجیف ریاکارانه بورژوازی را نخورند و این تبلیغات را باور نکنند، آن وقت بورژواهای انسان دوست! که مدعی بودند "همه انسان ها با هم برابر و برادرند" با ضرب و زور و توپخانه به سراغ انسان های محروم و ستمدیده یعنی اکثریت جامعه می آیند. در واقع "صلح" در جامعه بورژوازی نام دیگر جنگ می باشد و توده ها باید همیشه در حالت تهدید صلح نگه داشته شوند تا آسان تر جنگ را بپذیرند. بورژوازی برای حفظ این "صلح" اسلحه می سازد. کارخانه های اسلحه سازی همچون لاک هید مارتین (Lockhead)، بوئینگ (Boeing) و غیره سالانه میلیاردها دلار اسلحه می سازند تا بورژوازی بتواند از منافع خود دفاع کرده و صلح مورد نظرش را حفظ نماید و همه این ها را هم به حساب دفاع از کشور و مردم بگذارد. حتی سوند که پیکرانه در تلاش است تا از خود چهره ای "دمکرات" و "صلح پرست" ارائه دهد و کلمه "دموکراسی" و "حقوق بشر" و "مبارزه مسالمت آمیز" ورد زبان هر سیاستمدار آن می باشد و هر سال به کسانی که برای صلح تلاش کرده اند جایزه صلح نوبل میدهد (۱)، سالانه میلیون ها دلار سلاح تولید و صادر می کند. و سیاستمدارانش اصلاً کاری به این ندارند که سلاح های "سیک" ساخت این کشور هر سال حداقل نیم میلیون انسان را از هستی ساقط می سازند. یکی از ابزارهای تبلیغ صلح طلبی و برابری طلبی ریاکارانه قدرت های سرمایه داری، سازمان ملل می باشد که مرکزش در کشور امپریالیستی آمریکا بنا نهاده شده است؛ در کشوری که "حقوق بشر" و "حفظ صلح" و "مبارزه مسالمت آمیز" ورد زبان سیاستمداران آن بوده و لحظه ای برای حفظ این "حقوق بشر" از تهدید مردم محروم و کشور های دیگر دست برنمی دارند. حتی برای این هدف از ساختن بلک واتر (Blackwater) و "طالبان" و "القاعده" و اخیراً هم "داعش" هم ایا نمی کنند، ولی کشورهای جهان سوم با تجربه کودتاها و جنگ ها، تجاوزها و لشکرکشی ها و بمباران ها، کاملاً با این "حقوق بشر" آشنا هستند و نقش سازمان ملل در توجیه تجاوز و سرکوب بورژوازی را به عینه دیده اند. به راستی چه کسی می تواند فراموش کند که همین آمریکا که به عنوان مهد دمکراسی بورژوازی هر ساعت تبلیغ می شود برای "دفاع" از منافع چپاول گرانه خود به ویتنام حمله کرد و میلیون ها زخمکش را کشته و نیمی از آن سرزمین را برای سال ها ویران و غیر قابل کشت کرد. همین آمریکای امپریالیست برای "دفاع از خود"، کشورهای افغانستان، عراق و لیبی را ویران کرده و بعد سیاست هایش را "دخالت بشر دوستانه" جلوه داده و آن ها را برای "دفاع" از مردم آن کشورها و دور کردن خطر از مرزهای خود توضیح میدهد. در حالی که هر انسان آگاهی می داند که این جنگ ها در خدمت تراست ها و کارتل های بزرگ بوده و در خدمت طبقه ای است که همه نهادهای حافظ سیستمش را در دست دارد و تنها سهمی که توده ها از این جنگ ها دارند اینست که گوشت دم توپ شوند تا بورژوازی هم چنان از "انسانیت" و "مسالمت آمیز" گفته و خواننده هایش از "همه انسان ها با هم برابر و برادرند" بخوانند، شاعر و نویسندگان از جاذبه انسانیت و مهربانی بسرایند و بنویسند، عالمانش از نیکی و انسانیت بگویند و فیلم سازهایش از زندگی مهاتما گاندی و نلسون ماندا فیلم بسازند که چگونه "انسانیت" بر "خشونت" پیروز شده و همه شادمان خواهند زیست. زندگی در جامعه بورژوازی به واقع به تئاتر فاجعه آمیزی می ماند، که جنایت کاران و دزدخیمان در نقش ناجی ظاهر میشوند و فرشتگان سر از خاوران در می آورند. فقیران و گرسنگان و کارتن خواب ها را همین "ناجیان" به وعده های یک ناجی آسمانی دلخوش کرده و خود که شعار "مرگ بر ماتریالیست ها" را سر میدهند ماتریالهای زمینی را صاحب شده و با تمام نیرو از این تصاحب و مالکیت لازمه آن دفاع میکنند. این است که صلح در جامعه بورژوازی هم چون هر امر دیگری امری طبقاتی است زیرا که صلح واقعی برای زخمکشان، لازمه اش نابودی کامل بورژوازی می باشد. بورژوازی ای که با فریب، رنجبران را در جنگال "حقوق بشر" بدون بشر نگه میدارد.

زیرنویس: ۱- هنری کیسینجر (۱۹۷۳)، اسحاق رابین و شیمون پرز (۱۹۹۴)، جیمی کارتر (۲۰۰۲)، باراک اوباما (۲۰۰۹)

نرسیده است. بلکه در هر کشوری که انقلاب رخ داده و به موفقیت رسیده انقلابیون آن کشور استراتژی متفاوتی را در پیش گرفته و کلاً از تقلید تجربیات دیگران حذر نموده اند. آنها می دانستند که این چیزست که شرایط تاریخی عینی هر کشور بر انقلابیون تحمیل کرده است.

با چنین درکی بود که برخی از کمونیستهای ایران در سال ۱۳۴۶ برای کشف راه واستراتژی انقلاب در ایران بطور گروهی در ارتباط با هم و بطور سیستماتیک شروع به کار کردند. در این رابطه تنها به کتابها اکتفا نکرده بلکه به کارخانجات رفته و در این مورد تحقیقات مستند و متکی بر واقعیت به عمل آوردند. آنها جزء معدود کمونیستهای بودند که در کنار کار مطالعه آثار انقلابی، به روستاهای دور و نزدیک رفته و در مورد شرایط زندگی در روستا تحقیق بعمل آوردند و با گفتگو با مردم، شرایط عینی ایران را شناختند. نتایج شناخت آنها در یک سری جزوات در سطح گروه به بحث گذاشته شد. آنها در جریان این مطالعات و بحثهای خلاق درونی به این نتیجه رسیدند که ایران تحت سلطه امپریالیسم بوده و این سلطه برای حفظ خود جز توسل به دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهر آمیز راهی ندارد. پس از مطالعه جامعه و شناخت روند های عینی جاری در جامعه و شناخت روانشناسی توده ها آنها به این نتیجه رسیدند که "وظیفه هر گروه انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر و چه در روستاست". این خط مشی در دو جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه، رد تئوری بقا" نوشته رفیق امیر پرویز پویان و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" اثر رفیق مسعود احمدزاده جمعبندی شدند.

در این رابطه گروه شروع کرد خود را در هسته های سیاسی - نظامی سازمان دهی کردن، که اولین خانه تیمی با شرکت رفیق اشرف دهقانی و رفقا جواد سلاخی و احمد فرهودی (این رفیق بعداً معاون فرمانده دسته جنگل شد)، سازمان داده شد. این گروه پس از رسیدن به راه تازه چند عملیات سازمان داد از جمله مصادره بانک ونک و حمله به کلانتری ۵ تبریز و خلع سلاح نگهبان آن. این رفقا در جریان حرکت با گروهی که آنها نیز به مبارزه مسلحانه معتقد بودند و بعدها به گروه جنگل معروف شد ارتباط برقرار کردند و طی یک سری بحثها و مطالعه جزوه ها و نوشته های مختلف و قبول نظریات مطرح شده در آنها و پذیرش تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک توسط گروه جنگل، دو گروه ادغام شده و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را تشکیل دادند و خط مشی تشریح شده در جزوه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، تئوری عملی سازمان قرار گرفت. هدف اولیه سازمان کشیدن توده ها به مبارزه و بعد قرار گرفتن پیشاپیش مبارزات



انقلاب و

سازمان

فدائی!

تصویری از میتینگ

سازمان چریکهای فدایی خلق

ایران به مناسبت ۱۹ بهمن

در سال ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران

او را به ماه رسانده و به ایران فرستادند. خمینی نیز با پز ضد شاه وعده هایی به مردم داد و توانست خیلی ها را فریب دهد به طوری که تعداد زیادی از توده ها آرزو و خواسته های خود را در وجود خمینی دیدند. حتی تعداد زیادی از روشنفکران هم فریب او را خوردند و از او حمایت کردند. **قرار بود خمینی قدرت را بدون تغییر بدست گیرد، ولی قیام خود جوش توده ها معادلات امپریالیستی را تا حدی بهم زد. یورش توده ها در جریان این قیام به مراکز سرکوب رژیم شاه، به ارتش ضربه زد و اسلحه زیادی به دست مردم افتاد.** این ارتش ضربه خورده یکشنبه اسلامی شد و با خمینی بیعت نمود.

به دلیل قیام بهمن و سرنگونی رژیم شاه و احساس پیروزی و قدرت در مردم، رژیم خمینی قادر نبود فوراً وضع را به موقعیت خفقان زده سابق برگرداند به همین دلیل هم تا مدتی نوعی شبه دموکراسی بر جامعه حاکم شد. در چنین شرایطی سازمان چریکهای فدائی خلق با استقبال وسیع مردم مواجه شد. در میتینگ هایی که این سازمان می گذاشت ده ها هزار نفر شرکت می کردند. اما چرا مردم ما چنین گرم از این جریان استقبال نمودند؟

واقعیت این است که در سالهای چهل و در شرایطی که تحت تاثیر سلطه طولانی خفقان و اشتباهات و خیانت های سازمانهای سیاسی و شکستهای مبارزات گذشته حالتی از رکود و خمود جامعه را فرا گرفته بود و کارگران و مردم از مبارزه سیاسی و سازمانهای سیاسی زده شده بودند، تعدادی از کمونیستهای ایران که منافع طبقه کارگر را همواره در مد نظر داشتند و از منافع شخصی خود گذشته بودند ضمن اینکه تجربیاتی از انقلابات جهان را مطالعه و درک کرده بودند، مبادرت به مطالعه جامعه نمودند. اینها تا جایی که می توانستند ارتباط خود را با کارگران و زحمتکشانشان حفظ می کردند و مهمتر اینکه می دانستند که انقلاب در هر کشور با استراتژی همسان به پیروزی

پس از گذشت نزدیک به دو دهه از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و سلطه بلامنازع دیکتاتوری عریان رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، سرانجام توده ها به خیابانها ریختند و با فریاد "مرگ بر شاه" سلطه دیکتاتوری را به لرزه در آورده و خواب از چشم شاه ربودند. بیشک ترکیب عوامل گوناگونی سبب این وضع گشت اما تا آنجا که به نقش روشنفکران انقلابی در این تحول بر می گردد، بی تردید باید تاثیرات تعیین کننده مبارزه مسلحانه را به حساب آورد، مبارزه مسلحانه ای که در سال ۴۹ با رستاخیز سیاهکل در جامعه آغاز شد و در آن شرایط خفقان زده روحیات مبارزاتی را در روشنفکران و مردم تغییر داد.

از سال ۱۳۵۶ تظاهرات خیابانی شروع شد و ادامه یافت و سال ۱۳۵۷ به اوج خود رسید. در ۱۷ شهریور در تهران تظاهرات میدان ژاله از زمین وهوا به وسیله ارتش ضد مردمی به گلوله بسته شد، به طوریکه آنروز به "جمعه سیاه" و "جمعه خونین" معروف شد. با وجود این بعد از آن نیز مردم باز هم در خانه ننشستند، بلکه به تظاهرات ادامه دادند و کارگران نیز دست به اعتصاب زدند. این رویدادها نشان میداد که آمادگی شرایط عینی انقلاب در جامعه به موقعیت انقلابی گذر کرده است. شرایطی که در آن شعار توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد مصداق عینی پیدا کرده بود. این موقعیت هشدار برای امپریالیستها بود. به همین دلیل هم از ترس رادیکالیزه تر شدن جنبش و قدرت گیری کمونیستها، سرکوب شدید را از طرف شاه مانع شدند و خمینی را که فردی مذهبی و ضد کمونیست بود جهت جانشینی شاه انتخاب کردند. خمینی نیز به نوبه خود، هم قول آرام کردن مردم را به امپریالیستها داد و هم تضمین اینکه ارتش دست نخورده باقی مانده و چپاول نفت ادامه خواهد یافت. به همین دلیل هم امپریالیستها از خمینی حمایت کرده و با تبلیغات وسیعی

ضربه بزرگی به نام فدائی و حیثیت کمونیسم در ایران زدند.

برعکس این دارو دسته منفور اما چریکهای فدائی خلق واقعی با الهام گرفتن از تئوری راهنمای سازمان خود، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را از همان ابتدای استقرار این رژیم جنایتکار که این دارو دسته برایش هورا می کشیدند بدرستی تحلیل کردند و آنرا رژیم واپسته و ضد خلقی معرفی کردند. آنها در هر شرایط و در هر رویدادی که در این سالها رخ داد عوامفریبی رژیم و مماشات غاصبان نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را افشاء و از موضع انقلابی دفاع نمودند. با توجه به این که با مراجعه به سایت چریکهای فدائی خلق موضعگیرها و نوشته هایشان را می توان بطور عیان مشاهده کرد من به توضیح بیشتر نمی پردازم. تنها امیدوارم که جوانان ما جهت درک رویدادهای انقلاب و خیانت دارو دسته فرخ نگهدار و برای هموار کردن راه انقلابی که در پیش است حتما آثار و نوشته ها و تحلیل های این جریان انقلابی را مطالعه کنند. چرا که فهمیدن آنچه که بطور واقعی بر سازمان فدایی پس از انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ گذشت نقش مهمی برای آینده جوانانی دارد که امروزه برای مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در پی تشکیل خود و ایجاد یک تشکیلات انقلابی بر اساس تجارب گذشته می باشند.

تیر ماه ۱۳۹۳

مراد تبریزی

چریکهای فدائی خلق که بارستاخیز سیاهکل عملاً به طور سراسری اعلام موجودیت نموده بودند در جریان ۸ سال مبارزه مسلحانه در زیر سلطه وحشیانه ساواک و دادن چند صد کشته نه تنها راه انقلاب را هموار ساختند بلکه ذهنیت جامعه را نیز دگرگون نموده و بندریج در قلب توده ها جا باز کردند. همین واقعیت باعث شد تا چریکهای فدائی جایگاه بزرگی در میان مردم پیدا کرده و بعد از قیام بهمن و بوجود آمدن شرایط شبه دموکراسی با استقبال وسیع آنها مواجه شوند. اما مناسبانه سازمان در جریان این نبرد خونین بهترین اندیشمندان و رهبران خود را از دست داده و در شرایط قیام سکنانش به دست کسانی افتاده بود که بویی از تئوری انقلابی سازمان، ارزشهای والا و سنتها و جان بازیهای چریکهای فدائی نبرده بودند.

تاکتیک) را مردود اعلام کرده و راه و روش حزب توده را در آن غالب نموده بود. این دارو دسته که برخی از آنها در زندانهای شاه علناً علیه فدائی سخن می گفتند وقتی که نیروی عظیمی از مردم که به سازمان روی آورده بود از آن حمایت می کرد را دیدند نه تنها نام سازمان چریکهای فدائی خلق را از روی خود برداشتند بلکه چریکهای معتقد به تئوری و راه و روش چریکهای فدائی خلق را هم به سازمان راه ندادند و با روشهای اپورتونیستی حتی اعلام کردند که رفیق اشرف دهقانی از سازمان اخراج شده است. گر چه ماهیت این سازمان و دارو دسته حاکم بر آن خیلی زود بر همگان روشن شد و به دهها گروه تقسیم شدند اما واقعیت این است که آنها

کارگران وزحمتکشان در ارتباط با آنها و اعمال رهبری طبقه کارگر بر انقلاب برای نابودی سلطه امپریالیسم و سرمایه داری واپسته و رسیدن به جامعه ای دموکراتیک و سوسیالیسم بود.

چریکهای فدائی خلق که با رستاخیز سیاهکل عملاً به طور سراسری اعلام موجودیت نموده بودند در جریان ۸ سال مبارزه مسلحانه در زیر سلطه وحشیانه ساواک و دادن چند صد کشته نه تنها راه انقلاب را هموار ساختند بلکه ذهنیت جامعه را نیز دگرگون نموده و به تدریج در قلب توده ها جا باز کردند. در دل مردمی که به عینه می دیدند چه کسانی در زیر تیغ جلاد جان بر کف برای آزادی آنها می رزمند. همین واقعیت باعث شد تا چریکهای فدائی جایگاه بزرگی در میان مردم پیدا کرده و بعد از قیام بهمن و به وجود آمدن شرایط شبه دموکراسی با استقبال وسیع آنها مواجه شوند. اما متأسفانه این سازمان در جریان این نبرد خونین بهترین اندیشمندان و رهبران خود را از دست داده و در شرایط قیام، سکنانش به دست کسانی افتاده بود که بویی از تئوری انقلابی سازمان، ارزشهای والا و سنتها و جان بازیهای چریکهای فدائی نبرده بودند. منظورم باند فرخ نگهدار است که به تدریج این سازمان را بسوی حزب خائن توده می برد. واقعیت این بود که بعد از قیام ۲۲ بهمن، سازمان چریکهای فدائی خلق در حالی علنی شد که دیگر همان سازمان چریکهای فدائی خلق نبود، بلکه افکار حزب توده در آن رخنه کرده و تئوری راهنمای عملی چریکهای فدائی خلق (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم

"حَته" و "اَشو": دو چهرهٔ مبارز ... از صفحه ۱۶

و از زندان فرار کند. روز اول بعد از فرار را در مجرای فاضلابی به سر برد و روز بعد از آن جا خارج شده و به خانه دهقانی پناه برد. بعد از این واقعه بود که او شدیداً نفرت رژیم را در دل گرفت و مصمم شد که تا آخر عمر علیه رژیم فعالیت نماید. البته لازم به تذکر است که حته دارای خط مشی مشخص و یا هدف سیاسی نبود و اعمال او علیه ژاندارم ها و سایر عناصر رژیم جنبهٔ انتقام جویانه داشت، نه جنبه سیاسی. فقط در اواخر عمرش دارای دید سیاسی گردیده بود. در تمام مدتی که حته علیه عوامل رژیم فعالیت می کرد، رژیم نیز برای دستگیری او فعالیت شدیدی داشت و به طرق مختلف توسل می جست. ولی به علت شجاعت و زیرکی حته و البته به خصوص حمایت بی دریغ دهقانان از او، رژیم به هدف خود نمی رسید. از جمله اقداماتی که عوامل رژیم علیه او نموده بودند- ولی حته توانسته بود نقشه آن ها را نقش بر آب سازد، از این قرار است: یک بار عده ای از افراد ساواکی محل، از جمله شخصی بنام سرهنگ کشاورز، طرحی برای دستگیری او می ریزد. به این ترتیب که به حته پیغام می فرستند که حامل پیامی از دربار برای او هستند. به حته خبر می دهند در صورتی که دست از فعالیت هایش بردارد، از طرف دربار به اصطلاح بخشیده شده و در هر جای منطقه که بخواهد زمینی به او داده خواهد شد که به کار زراعت بپردازد. برای دادن ترتیب کار -سرهنگ کشاورز و همراهانش، از او می خواهند که بطور مستقیم با آن ها تماس بگیرد. حته که هیچ وقت چنین دعوت هائی را قبول نمی کرد و از طرف دیگر حدس نمی زد که این کار دامی برای دستگیری او باشد، تصمیم می گیرد که با طرح نقشه ای به پیش برود. از این روی، با عده ای از دوستان خود به مدرسه ای که سرهنگ کشاورز و دیگران در آن جا منتظرش بودند، می رود. ولی او قبلاً با رفقاییش قرار می گذارد که در موقعی که من کلمه "بفرمائید" را گفتم شما شروع به تیراندازی کنید. با این قرار، آن ها وارد مدرسه می شوند ولی در آن جا حته خیلی زود متوجه می شود که تمام افراد مسلح و آماده اند و خود سرهنگ کشاورز را نیز مسلح می یابد. فرصت را دیگر از دست نداده و با ادای کلمه "بفرمائید"، خود و رفقاییش شروع به تیراندازی می کنند و آن افراد مزدور ساواکی را از پای در می آورند. بالاخره حته در اواخر سال ۲۹ کشته می شود ولی علل و چگونگی کشته شدن او معلوم نیست. بنا به گفته های عده ای از اهالی منطقه، او در اثر خیانت یکی از دوستان خود که به موقعیت او رشک می برده است، کشته شده است. در هر حال خاطره بی باکی و جسارت های حته و نیز محبت و دوستی بسیار او نسبت به دهقانان فقیر و زحمتکش در پیش اهالی منطقه هنوز زنده و بسیار با ارزش است. خلق این منطقه، حته را یک قهرمان ملی خود می شمرد و شدیداً او را مورد ستایش خود قرار می دهند. و اکنون حته درست مانند یک قهرمان افسانه ای برای آن ها درآمده است. محبوبیت حته در بین اهالی شاید از این موضوع آشکار گردد: هم اکنون در روستاهای آن منطقه، اغلب دهقانان نام بچه های خود را حته می گذارند. با توجه به این که حته یک اسم عربی است و در آن منطقه هنوز تعصبات ایلی و ملی وجود دارد، این موضوع بسیار با اهمیت است که دهقانان - چه عرب و چه بختیاری - به یکسان حته را دوست می دارند و بچه های خود را بیاد او اسم گذاری می کنند. حتی با وجود این که مامورین آمارگیری، که متوجه موضوع شده اند و دیگر اسم حته را در شناسنامه اطفال آن ها نمی نویسند، ولی دهقانان بی توجه به این موضوع، هم چنان بچه های مورد نظر خود را حته می خوانند.

"حِتّه" و "آشو": دو چهره مبارز دهقانی

پیام فدایی: سند زیر یکی از گزارشات درونی دهه چهل چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که در باره جنبشهای توده ای در خوزستان و آذربایجان است. این نوشته که در سال ۱۳۵۲ برای انتشار بیرونی آماده شد، از زمره اسنادی است که با آشکار کردن گوشه ای از فعالیت های رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق نشان میدهد که آن رفقا تا چه حد با توده های مردم در ارتباط بوده، تا چه حد به کینکاش در مسایل واقعی جامعه ایران پرداخته و بر مبنای درجه بالائی از دانش مارکسیستی شان چگونه به اصل آموختن از توده ها و بررسی مبارزات آنان به منظور درس گیری از آنها و به سهم خود آموزش توده ها وفادار بودند.

خود انتخاب نماید تا بعد از پیمودن مسیری، زودتر از آن دو برسر راه آنان واقع شود. اشو، پس از خداحافظی از آن ها، راه دوم را طی می نماید و برسر راه آن دو مزدور، خود را پشت سنگی مخفی می کند. وقتی که آن دو نفر به آن جا می رسند، ناگهان به آن ها حمله کرده یکی از آنان را می کشد ولی در مورد نفر دوم، فقط به بریدن دو گوش او اکتفا می کند و به او میگوید:

من همان اشوئی هستم که شما بدنبالش بودید. برو به اربابانت بگو که با این کارها نمی توانند مرا دستگیر نمایند. اگر بار دیگر، به چنین اقدامی دست بزنی، انتقام شدیدتری در انتظار شماست.

این واقعه، هراس بیشتری در دل دشمن افکند، و خلق نیز جسارت و بی باکی او را ستود. اشو، علیرغم پیگرد شدید دشمن، همیشه در شهر و ده، آزادانه می گشت، بی آن که کسی بتواند او را بشناسد. در این مورد، خلق داستان های زیادی نقل میکنند، از جمله این که: چطور به یک فرد شجاع و بسیار با گذشت و دست و دل بازی برخورد کرده اند و مورد محبت و مهربانی او واقع گردیده اند و بعد متوجه شده اند که او اشو بوده است.

اشو برای دشمن به راستی کسی بود که همه جا هست و هیچ جا نیست. او به تاکتیک های مختلفی توسل می جست و اعمال او، قدرت کدانی دشمن را در ذهن خلق منطقه درهم می شکست. یک بار، وقتی که ژاندارمری نقشه جدیدی برای دستگیری او کشیده بود، به یک سلمانی واقع در نزدیک محل پاسگاه مراجعه می نماید و بعد از اصلاح سر، از سلمانی می خواهد که نامه ای را از طرف او به پاسگاه برساند. سلمانی خواسته او را انجام می دهد. اشو در این نامه با لحن مسخره آمیزی نوشته بود:

آقایان روسای ژاندارمری، این قدر به قدرت نیروهای نظامی و توپ و تفنگ خود ننازید. شما در مقابل اراده ما، هیچ کاری نمی توانید بکنید. من اشو، دشمن خونی شما هستم و همین چند لحظه قبل، پیش سلمانی همسایه پاسگاه شما داشتم سرم را اصلاح می کردم. در حالی که میدانستم که شما در بدر به دنبال من می گردید و نقشه قتل مرا کشیده اید.

مردم درباره این واقعه، ضمن تمسخر ژاندارمری چنین نقل می کنند: در فاصله ای که سلمانی نامه را به ژاندارمری می برد، اشو یک مقدار پول در گنجه سلمانی گذاشته و می رود. بعد ها، دشمن، سلمانی را - با

خلق جا افتادند. اشو - دقیق تر این که ارشد مامدی، که در بین اهالی به این اسم خوانده می شد، دهقانی از اهالی غرب آذربایجان یعنی حوالی خوی و مهاباد و شاهپور می باشد که مدت ها با نبردهای شجاعانه خویش، ژاندارم های منطقه را از مقابل با خود عاجز نموده و وحشتی بر دل رژیم افکنده بود. دشمن برای دستگیری او از راه های مختلف اقدام نموده بود، ولی هیچگاه به هدف خود نرسید. اشو نیز، اگرچه ناآگاهانه، برای نشان دادن ضعف دشمن در مقابل اراده خلق، درست فردای روزی که ژاندارم ها تمام دهات را به خاطر پیدا کردن او می گشتند، به پاسگاه حمله نمود. ولی راز موفقیت اشو در این بود که از حمایت دهقانان فقیر منطقه برخوردار بود. نه حمله های ناگهانی ژاندارم ها به دهات، نه جنگ رو در رو با آن ها و نه توسل جستن دشمن به حيله های مختلف (برای او پیغام فرستادن، دعوت به سازش کردن و غیره)، هرگز نتوانست آسیبی به او برساند و او را به تسلیم وادارد. رژیم از تاثیر نبردهای او بر خلق منطقه هراسناک بود و ژاندارم ها را در دستگیری او عاجز می یافت، برای دستگیری چریک های دولتی استخدام نمود.

دشمن فکر می کرد که چون این افراد محلی هستند، راه های کوهستان را می شناسند و با زبان و آداب و سنن دهقانان آشنائی دارند، آن ها خواهند توانست به آسانی اشو را پیدا نموده و به دست دژخیمان بیاورند. ولی چریک های دولتی یا دقیق تر این که عناصر ضدچریک نیز کاری از پیش نبردند. در این مورد، واقعه ای را نقل میکنند که در این جا قابل ذکر است: یک روز اشو در هنگام عبور از یک کوهستان به دو شخص برخورد می کند و در ضمن صحبت با آن ها درمی یابد که ضد چریک هستند و به دنبال او می گردند. اشو به آن ها می گوید: مگر اشو به شما و دهقانان فقیر چه بدی کرده است که قصد کشتن او را دارید؟ آن مزدوران صریحا جواب می دهند که: با این موضوع کاری نداریم و اگر بتوانیم او را دستگیر کنیم، هر کدام صاحب مقدار زیادی پول خواهیم شد.

اشو سعی می کند که با صحبت، آن ها را به عمل نادرست شان واقف سازد و ضمن بر شمردن فقر و بدبختی مردم، چهره دشمن را به آن ها بشناساند. ولی گوش آن ها به حرفهای اشو شنوا نبود و تنها در فکر بدست آوردن پول و زندگی راحت خویش بودند و غیر از این، به هیچ مسئله دیگری توجه نداشتند. در این حال، اشو تصمیم می گیرد به بهانه ای از آن ها جدا شده و راه دیگری برای مقصد

"حِتّه" و "آشو"، دو چهره مبارز دهقانی هستند که در حدود سال های ۱۳۴۹-۱۳۴۷ در دو منطقه آشوبی میهن مان، خوزستان و آذربایجان، با جنگ و گریزهای خود، با حمله به پاسگاه ها و با از پای درآوردن عده زیادی ژاندارم، تاثیر مثبتی بر خلق های منطقه برجای گذاشته اند. حته و اشو، قبل از این که افراد آگاه سیاسی و دارای ایدئولوژی مشخصی بوده و یا قادر باشند که کار تشکیلاتی و سازماندهی منظمی با خط مشی و برنامه مشخص بنمایند، عناصری معمولی بوده اند که ابتدای کار آن ها با مصادره اموال مالکین و منتفذين محلی آغاز شد. ولی رفته رفته با اعمال شجاعانه خود و با مشخص کردن خط فاصل خود بین دهقانان فقیر نشین و دشمن، چهره متمایزی پیدا کردند. آن ها همواره منافع خلق را در نظر داشتند و عملی برخلاف منافع آن انجام نمی دادند. برعکس، ضربات خود را متوجه دشمنان خلق می نمودند و بطور ملموس در صف دهقانان فقیر در مقابل ژاندارم ها قرار داشتند.

حته و اشو، دو چهره های آشنای خلق هستند. چنین چهره هایی همیشه در افسانه های خلق درخشیده اند. افسانه هایی که منشأ آن ها، زندگی و مبارزات خلق است، خواست ها و امیدهای خلق در آن ها متبلور می باشد.

افسانه ها، معمولا جوانمردی از بین اهالی فقیر را بنمایش می گذارند که شجاعانه به جنگ با دشمن میروند. این سیما، با دردها و رنج های خلق آشناست، چرا که از خود آن ها می باشد و زبان آن ها را نیز خوب می شناسد. دلاوری است وفادار به خلق که در هیچ شرایطی با دشمن سازش نمی کند و عظیم ترین کینه و خشم در دل او جای دارد و او با این کینه خاموش نشدنی و آشتی ناپذیر، تا پای مرگ با ستمگران می جنگد. او شجاع و جسور و پرقدرت است و از هیبت او لرزه بر اندام دشمن می افتد. این چهره در ضمن کسی است که می خواهد تمام آرزوها و خواست های خلق را نیز برآورد. افسانه ها ریشه های واقعی دارند و خلق، قهرمان مورد پذیرش خود را از آمیزش چندین مبارز واقعی می سازد.

در این جا، حته و اشو، دیگر افسانه نیستند، ولی دارای خصلتی نزدیک به این چهره های افسانه ای خلق می باشند. آن ها زندگی مبارزاتی خود را از همین افسانه ها الهام گرفته بودند و از این رو، خیلی زود، در بین

نیست چنین کلیه هائی که با ابتدائی ترین وسایل ساخته می شوند، با شاخ زدن گاو میش از جا کنده شوند، و در این حال بسیار روشن است که زلزله و یا عوامل طبیعی دیگر بتوانند به سهولت باعث مرگ هزاران نفر و ویرانی چنین کلیه هائی گردند. آن وقت رژیم سفاک و مزدور مجد رضا شاه، مرگ و بی خانمانی و در بدری هزاران نفر از هم میهنان ما را که هر بار بعد از یک تکان کوچک زلزله به وجود می آید، بی شرمانه ناشی از عملکرد عوامل طبیعی می شمارد.

حته مجبور بود که با گاو میش هایش به صحرا برود، چون در غیر این صورت، گاو میش ها شیر نمی دادند و آن ها هم گرسنه می ماندند. حته در صحرا برای گاو میش ها آواز می خواند و روحیه خوبی داشت. او سخت مخالف گریه کردن بود و تا آن زمان اصلا در هیچ مرثیه و هیچ عزایی نگریسته بود. حالا هم به خاطر پدرش و به خاطر مادری که آن همه زجر و زحمت کشیده بود و عاقبت در زیر آوار جان داده بود، نمی خواست گریه کند. می گفت: من دوست ندارم گریه کنم، زیرا آدم با گریستن فکر می کند که دیگر مشکلتش برطرف شده است.

بعد از این واقعه بود که دیگر نتوانستند در چیچالی ماندگار شوند و مجبور شدند به دهکده اجدادشان یعنی ده دبات پیش خواهرشان برگردند تا او به وضع خوراک و کلیه شان برسد. در این جا هم کار حته رفتن به صحرا بود به همراه گاو میش ها، و در اینجا هم باز از فروش شیر و ماست، زندگی محقر و یک نواخت خود را می گذراندند. تا این که پدرشان هم مرد. زندگی برایشان سخت تر شده بود، دائما در گرسنگی و بیکاری بسر می بردند.

به چه کاری می بایست روی می آوردند؟ آن موقع، ۱۳۴۱ بود و مردم به علت فقر شدیدی که دچار آن بودند، برای بدست آوردن نان و نمردن از گرسنگی، به دزدی می پرداختند. و زندگی غالب مردم آن ناحیه، از این راه می گذشت. حته دیگر از این زندگی فلاکت بار خسته شده بود. برادرش را با گاو میش ها به صحرا می فرستاد و خود هم شب ها از این طرف و آن طرف چیزی پیدا می کرد. ولی این نوع زندگی دیری نپایید و به علت خصوصیات مثبت فراوان، راهش بزودی از دیگران متمایز شد. او فراری گردید و به پیشه ها و باتلاق های خوزستان پناه برد. دیگر طرف او مالکین، کدخدا ها و دیگر متنفذین محل بودند، و به طور مرتب با ژاندارم ها می جنگید. او یک یاغی شده بود. هر یاغی برای این که بتواند دوام بیشتری بیاورد، به اسلحه و پول زیاد نیاز دارد. **حته به باج گرفتن از مالکین دهات می پرداخت. هر روز واقعه ای داغ تر از روز قبل را به وجود می آورد. شب ها به دهکده ها می رفت و یک نفر را به عنوان قاصد می فرستاد تا به فلان ارباب بگوید که باید فلان مقدار پول بفرستد. و ارباب هم بدون چانه زدن آن مقدار را می فرستاد. حته پس از مدتی، یک مسلسل ۶۰ تیر خرید. او دیگر فرمانروای پیشه های خوزستان بود، و با این وجود، مردم از او بسیار راضی بودند، چرا که به مردم زور نمی گفت و حاضر نمی شد به کمترین چیزی که متعلق به مردم بود**

و محبوبیتش در بین اهالی منطقه، چهره ای شناخته شده تر از اشو می باشد.

شرح زندگی کودکی و نوجوانی حته، در ده خود، بیانگر فقر و بدبختی فراوانی ست که دهقانان زحمتکش ما دست به گریبان آن هستند. خانه آن ها در وسط روستای چیچالی - دهی در نزدیکی شهر شوش - واقع بود. کلیه ای در پهنه ده، بدون در و دیوار، پدرش پیر بود. آن ها دو برادر بودند که به پسران جلوش معروفیت داشتند. زندگی شان از راه پرورش گاو میش و یا فروش شیر و ماست آن ها می گذشت. چند تانی گاو میش داشتند که اکثراً حته از صبح تا شام در میان جوی ها و دشت ها آن ها را می چراند، عصر خسته و کوفته به خانه می رسید و در دوشیدن گاو میش ها به پدرش کمک می کرد.

مادر پیر و فرسوده اش، شیر را روی تاپاله گاو میش ها می جوشاند. مردم ده عموماً فقیر و تهیدست بودند و اکثراً دامی نداشتند. تعداد کسانی که گاو و یا گاو میشی داشتند معدود بود. از این نظر، وقتی که از خوردن نان و چای شیرین دلزده می شدند، شب ها کاسه ای را به خانه جلوش می بردند و می گفتند: این کاسه را برایمان ماست بگیر. صبح روز بعد، هر کس بدنیا کاسه خود می رفت و در مقابل یک کاسه بزرگ ماست، آرد و قند و چای و یا - کسانی که رنگ پول را دیده بودند- یک سکه ۵ ریالی به آن ها می داد.

این زندگی محقر آن ها سال ها ادامه داشت. حته از اوان جوانی، مهربان و چایک بود و مردانگی و جوانمردی او را همه به صورت ضرب المثل نقل می کردند، او در نبرد می توانست در مقابل ۵ نفر بایستد. این زندگی یکنواخت او در چیچالی بود: صبح ها پس از برخاستن از خواب، در دوشیدن گاو میش ها به پدرش کمک می کرد و تکه نانی را توی دستمال می بست و با چوب دستی روی شانه آویزان می کرد و به صحرا می رفت، عصر با تنی خسته به خانه بر می گشت و به پدرش کمک می کرد.

در چیچالی، حادثه ای ناگوار برایش رخ داد که از فقر و مذلت زندگی شان سرچشمه می گرفت. پاییز بود، حته مثل هر روز، پس از برخاستن از خواب، با پدر و برادرش با گاو میش ها سرگرم بودند و هر یک، کار مخصوص خود را انجام می داد. مادر پیرش در کلیه نشسته بود و داشت شیرها را می جوشاند. گاو میشی که در آن حوالی بود خود را به کپر آن ها زد که یکباره کپر فرو ریخت و مادر حته در زیر آوار ماند. حته و پدرش با تلاشی فراوان مادر را از زیر آوار در آوردند ولی دیگر مرده بود.

تعجب آور بود که دیوار کلیه ۱/۵ متر بیشتر ارتفاع نداشت و روی کپر آن ها را جز مقداری آشغال و رویه گلی نازک چیز دیگری نپوشانده بود که مرگ مادر را سبب شد. این حادثه برای حته و برادر و پدرش سخت ناگوار بود. آن ها دشمن را می شناختند و می دانستند که مسبب این همه فقر و بدبختی شان کیست، ولی اگر آن روز نتوانستند که خشم خود را درون غالب الفاظ بیان کنند، ولی آن را در وجود شان به خوبی حس می کردند. جای تعجب

این که نمی دانست که فرد نامه دهنده اشو است - مورد اذیت و آزار قرار داد، ولی این موضوع تنها توانست ددمنشی عوامل رژیم را هرچه بیشتر به خلق اثبات کند. اشو به کشورهای مرزی یعنی ترکیه و عراق نیز رفت و آمد می کرد. در آن نواحی مردمی را می بیند که اغلب به علت تنگدستی و بیکاری، قاچاق می کنند. ولی در آن جا زمینداران بزرگی نیز وجود دارند که با باندهای مخصوص به خود، به قاچاق تریاک مشغول می باشند. به خصوص یکی از زمینداران بزرگ، که اکثر زمین ها و باغ های ده را در تصاحب خود دارد، با ساخت و پاخت و دادن رشوه به ژاندارمری محل، آزادانه به قاچاق می پردازد. یک بار اشو، لباس ژاندارم را بتن می کند و راه را بر عوامل آن زمیندار می بندد و تمام پول های شان را ضبط می کند. زمیندار که از جریان اطلاع پیدا می کند - به خیال این که مصادره پول های او واقعا توسط یک ژاندارم صورت گرفته، به پاسگاه ژاندارمری شکایت می برد که یکی از ماموران فضول شما، راه را بر افراد ما بسته است و با این که افراد من، جواز شما را نشان داده و اضافه کرده اند که رئیس ژاندارمری از جریان اطلاع دارد، با این حال، آن ژاندارم جسور اعتنائی نکرده و تمام پول ها را غصب کرده است. زمیندار مذکور درخواست کرد که آن ژاندارم فضول شدیداً مورد مجازات قرار گیرد. ولی به زودی پی بردند که مصادره کننده پول ها کسی جز اشو نبوده که این بار، به چهره یک ژاندارم به آن ها ضربه زده است.

دشمن بخوبی پی برده بود که خود با هیچ تلاش مذبوحانه ای قادر به دستگیری اشو نیست و بدون فریب دهقانان، به هدف خود نخواهد رسید. و بالاخره نیز از همین طریق به مراد خود رسید: اشو، در سال ۱۳۴۹ بر اثر خیانت عمویش، از پشت مورد هدف تیر قرار می گیرد و کشته می شود.

اشو، در طول مبارزات خود، ضعف رژیم را، با آن همه نیرو و تجهیزات و وسایل تکنیکی، در مقابل اراده خلق، که بی دریغ از اشو حمایت می نمودند، نشان داد. در واقع، حمایت دهقانان از اشو - که او را در کنار خود قدرتی در مقابل رژیم می دیدند- وفاداری و شجاعت و تسلیم ناپذیری اشو عامل پایداری اش بشمار میرفت. بطوری که یکبار، بعد از یک حمله اشو به یک پاسگاه ژاندارمری، رئیس پاسگاه، ضمن یک سخنرانی برای افراد خود، به ضعف نیروهای خود در مقابل خلق اعتراف نمود و چنین گفته بود:

خودمان هستیم و بیگانه در بین ما نیست، واقعیت این ست که روستائیان اشو را دوست می دارند و سخت از او حمایت می کنند، والا با این همه نیروئی که ما برای دستگیری اشو پیاده کرده ایم - اگر حمایت روستائیان وجود نداشت-، مگر اشو می توانست از چنگ مان در برود؟ آخر او که نمی تواند مدام به ترکیه و عراق بگریزد. او در این جا، در یکی از همین دهاتی بسر می برد که ما آن ها را برای پیدا کردن اشو، زیر و رو کرده ایم.

حته، چهره مبارز دیگریست نظیر اشو، که البته به علت طول مدت مبارزه و کثرت عملیات نظامی اش بر علیه دشمن

از فعالیت های دیگر حته باید از حملات او به شرکت های سرمایه داری نام برد. حته علاوه بر ضربه زدن به مالکین و شیوخ دهات، بخش دیگر از فعالیت های خود را به حمله به شرکت های سرمایه داری اختصاص داده بود. یکی از نمونه های فعالیت او در این زمینه، تهدید شرکت سهامی کاغذ پارس می باشد که در سال ۱۳۴۹، ده هزار تومان از آن باج گرفت.

حته علاوه بر درگیری های مداوم با ژاندارم ها، غالبا به پاسگاه ژاندارمری هم حمله می کرد. مثلا یکبار فردی از اقوام حته به عنوان چریک در پاسگاه شوش استخدام می شود، کار او در واقع جاسوسی از دهقانان برای پاسگاه بوده است. حته پس از اطلاع از این جریان، در هنگام روز او را بقتل می رساند و جسدش را توی خیابان شهر شوش می اندازد و سپس با دوستانش، پاسگاه شوش را مورد حمله قرار می دهد و آن را به گلوله می بندد.

آوازه بی باکی حته، آن چنان در منطقه پخش شده بود و مردم با چنان تحسینی از شجاعت حته صحبت می کردند که ژاندارم ها همیشه از نظر روانی در مقابل او خلع سلاح بودند، و بسیار از او می ترسیدند. بدین جهت، این بار نیز در موقع حمله ناگهانی حته به پاسگاه شوش، افراد پاسگاه در ها را بسته و هیچکدام جرات فریاد کشیدن را هم نداشته اند. جای گلوله های حته تا سال ۱۳۵۲ بر در و دیوار پاسگاه باقی بود، و مردم آن را همیشه به یکدیگر نشان می دادند و به حمایت از حته صحبت می کردند. در این سال بود که آن را تعمیر کردند.

از کارها و عملیات دیگر حته، یکی مربوط به شروع کار او یعنی زمانی می باشد که بطور پنهانی در بیشه زارهای خوزستان می زیست. در آن موقع، بین قبیله ای که او در آن می زیست و یک قبیله دیگر، نزاعی در گرفته بود، و در رابطه با این نزاع، عده ای متواری شدند. دستگاه دولتی با صدور اعلامیه ای از آن ها - و نیز از حته - خواست که خود را معرفی کنند. تمام افراد به غیر از حته، خود را معرفی کردند و هر کدام پس از محاکمه به زندان محکوم شدند. مدتی از این واقعه گذشت و در این مدت، نام و آوازه حته تمام منطقه را فرا گرفت، و از طرف مردم پذیرش زیادی نسبت به او نشان داده می شد. بدین جهت، مقامات دولتی بطور جدی درصدد دستگیری او برآمدند و برایش پیغام فرستادند در صورتی که خود را تسلیم نکند، افراد قبیله اش را هم چنان در زندان نگه خواهند داشت.

حته، بنا به خصال مثبت خود حاضر نبود که آن افراد به خاطر او در زندان به سر برند، بدین جهت با وساطت رئیس ایل - که به او قول داده بود اگر خود را تسلیم کند، آن افراد از زندان آزاد خواهند شد، خود را به مقامات دولتی معرفی نمود و بعد از محاکمه به حبس ابد محکوم شد. ناگفته نگذاریم که البته آن افراد نیز از زندان آزاد نشدند. حته از این حيله کثیف، در آغاز، بسیار خشمگین شد، ولی بعدا در این فکر بر آمد که راه موثرتری در پیش گیرد و نقشه فرار خود را طرح کند. بالاخره یک روز موفق گردید که نقشه خود را عملی کرده

در صفحه ۱۳

ها را می توان دید. در این نبرد، چند ژاندارم زخمی می شوند و ژاندارم دیگری بنام گلمرادی کشته می شود. این شخص یکی از بیشترین ترین ژاندارم ها بود. سالی که روستائیان چیچالی بخاطر اعتراض به ظلم اربابان ده از پرداخت مال الاجاره خود سرباز زده بودند، به روستا آمده و چندین روستائی را برای زهرچشم گرفتن از بقیه، در ملاء عام به باد کتک گرفته و آن ها را - که به نان شب خود محتاج بودند - وادار کرده بود که مال الاجاره خود را به مالکین بپردازند. وقتی که آن شب گلمرادی به کتک زدن روستائیان پرداخته بود، آن ها بسیار خشمگین بودند ولی قدرت مقابله را در خود نمی دیدند. آن ها در آن شب به حته می اندیشیدند. به همین دلیل بود که پس از کشته شدن ژاندارم گلمرادی، مردم روستای چیچالی بسیار خوشحال شده بودند و جریان را با آب و تاب برای هم تعریف می کردند. ژاندارمری که در این نبرد با حته شرکت داشته، تعریف می کند:

ما آن روز تا عصر در آن جا ماندیم. از یکطرف گرسنگی و تشنگی به ما فشار آورده بود، از طرف دیگر نمی توانستیم به پاسگاه برگردیم. با حسرت به ماشین ها - که از دور، چون شبخی به نظر می رسیدند، می نگریستیم. یکی از همراهان حته، شتر ها را می چراند. آفتاب داشت غروب می کرد که آن ها شترها را برداشتند و رفتند. در این وقت، ما با ترس و لرز به ماشین ها نزدیک شدیم، جسد گلمرادی را در ماشین گذاشتیم و زخمیان را جمع کردیم که به بیمارستان برسانیم. در گزارش خود به پاسگاه نوشتیم نظر به این که تعداد آن ها در حدود ۱۰۰ نفر بوده، ما به علت قلت نفرات نتوانستیم کاری از پیش ببریم. و در حالی که بخوبی میدانستیم که تعداد نفرات حته به ده نفر هم نمی رسید.

حته و دوستانش، شترها را به بیشه می برند و شیخ یعنی مالک ده، پس از پرداخت پول، شترها را پس می گیرد. حته برای شیخ پیغام می فرستد: این خیال خامی بود که با ژاندارم ها بتوانی شترها را از ما باز ستانی.

یکی دیگر از نبردهای مهم حته در سال ۱۳۴۸ در بالای پل نادری در منطقه کوهستانی رودخانه کرخه اتفاق افتاد. در این نبرد، عده زیادی ژاندارم و افرادی که توسط مالک اجبر شده بودند، شرکت داشتند. دو هلیکوپتر نظامی نیز مورد استفاده ژاندارم ها قرار داشت. با این حال، در اولین زد و خوردی که بین آن ها و افراد حته - که ۶ نفر بیشتر نبودند - در گرفت، رئیس ژاندارمری بشدت زخمی شد و افراد دیگری، زخمی و کشته شدند. ولی به حته و یارانش آسیبی وارد نیامد.

پس از این نبرد، ژاندارمری با پیگیری شدید تری اقدام به دستگیری حته کرد، و از این نظر، چند شبانه روز، هلیکوپتر نظامی، در بیشه های اطراف رودخانه کرخه به دنبال حته می گشت، ولی نتوانستند رد پائی از او پیدا کنند. دهقانان فقیر منطقه، دوست حته بودند، بدین جهت در همان وقتی که ژاندارمری با فعالیتی شدید برای پیدا کردن حته تلاش می کرد، او با خیال راحت در خانه یکی از همین روستائیان فقیر بسر می برد.

دست درازی کند. طرف او تنها مالکان و کدخدایان بودند که ستمگرانه اموال مردم را غارت می کردند. مردم در مقابل زور و ستم مالکان و کدخدایان، حته را می دیدند. او با اعمال خود و با دست و پنجه نرم کردن ها با ژاندارم ها، در دل مردم، سخت جای گرفته بود. حته بسیار شجاع و بی باک بود و توانسته بود بسیاری از ژاندارم ها را در نبردهای مختلف از پای درآورد. ولی همیشه می گفت: من در تمام عمرم حتی یک سرباز را نکشته ام و معتقد بود که سرباز ها در صف دشمن نیستند، چه خود شاهد بود که سربازان اکثرا فرزندان روستائیان زحمتکش اند که بدون خواست خود، لباس دولت را به تن کرده اند. حته در نبرد با ژاندارم ها همیشه پیروز بود و این ها دیگر جرات رو در روئی با او را نداشتند و پاسگاه شوش، فقط برای حفظ ظاهر، هر روز گزارش کار خود را به ژاندارمری دزفول می داد که: امروز چند نفر، حته را در فلان جا دیده اند و به دنبال آن به دروغ اضافه می کرد: تا فلان بیشه او را تعقیب کرده و با شلیک چند گلوله، حته و یارانش را تار و مار کرده ایم. اما حقیقت این است که آن ها جرات تعقیب حته را نداشته اند. حته مسلسلی داشت که آن را هرگز از خود دور نمی کرد. علاوه بر این، دارای یک هفت تیر نیز بود. مردم می گفتند: زنده باد مسلسل، برادر حته. در آن منطقه به علت گرمای داشتن اسلحه، طبق سنن خود به اسلحه، برادر می گویند. مثلا طبق اعتقادات شان هر کس خواب اسلحه ببیند، برایش برادری متولد می شود.

از جنگ های مهم حته با ژاندارم ها، یکی جنگی بود که در جنوب شوش روی داد. جریان آن از زبان یکی از ژاندارم هائی که در آن نبرد شرکت داشته است، نقل می شود:

موقع ظهر بود که به پاسگاه شوش خبر دادند که حته شتر های یکی از مالکان بزرگ را برده و از او پول می خواهد. پاسگاه شوش، ده دوازده ژاندارم را با دو سه جیب و چند ماشین روسی مسلح کرده و آماده تعقیب حته می کند. به کدخدا می گویند فقط کافیست که به ما بگویند که آن ها کجا هستند، تا همین الان شتر های تان را از آن ها باز ستانیم. کدخدا و همراهانش، مسیر در پیش گرفته شده بوسیله حته را نشان می دهند. این مسیر جاده ای خاکی بود که به یک دشت وسیع منتهی می شد. ماشین ها که با سرعت زیاد حرکت می کردند، از دور حته و شتر ها را دیدند. حته می خواست شتر ها را به عنوان گروگان به بیشه ببرد تا وقتی که شیخ پول را آورد، شترها را پس بگیرد. ولی وقتی که از دور، ماشین های ارتش را می بیند، خود را آماده نبرد می کند. ژاندارم ها در دو سه کیلومتری حته و دوستانش از ماشین پیاده می شوند و در این موقع حته به یارانش می گوید: آن ها ژاندارم ها هستند، زود باید برویم و جلوی شان را بگیریم، سزای شان مردن است. و یک مرتبه به ژاندارم ها حمله می کنند. پس از شلیک چند گلوله، ژاندارم ها ماشین ها را رها می کنند و پا به فرار می گذارند. حته و رفقاییش به ماشین ها می رسند و پس از ور انداز کردن ماشین ها در همان جا باقی می مانند. ژاندارم ها آن قدر دور می شوند که فقط از دور سایه هیکل آن

به یاد شهدای قهرمان ۸ تیر

حمید اشرف و ۹ تروریست
زن و مرد کشته شدند

حمید اشرف و ۹ تروریست‌های ایران
و آخرین بازمانده ۹ تروریست‌فرواری بود
ستاد مرکزی تروریست‌های
کمیونیست ایران در تهران

حمید اشرف، یکی از سال‌هاست
از جمله فعالان برجسته و
ایرانی و دلارهای ایرانی
از مجاهدات تروریست‌ها
بناست آمد.

اولین عکس‌ها و اسناد
خودکشی صادق هدایت
از آرشو پلیسی پاریسی
شبه ورتیکان
کمیونیست

در تاریخ مبارزات پر افتخار و خونین کارگران و خلقهای تحت ستم ما، هشتم تیرماه ۱۳۵۵ و هشتم تیرماه سال ۱۳۶۰ از زمره روزهای هشتم که مردم ایران جنایات رژیمهای وابسته به امپریالیسم شاه و جمهوری اسلامی را با برجستگی هر چه تمام تر مشاهده کردند و در همان حال شاهد سرافرازی چریکهای فدایی خلق ایران در نبردهای خونین با این رژیمها بودند. در هشت تیرماه سال ۱۳۵۵ رژیم ضد خلقی شاه با حمله به پایگاه‌های چریکهای فدایی خلق به یکی از ارزوهای دیرینه خود حمله عمل پوشاندند و توانستند چریک فدایی خلق رفیق کبیر، حمید اشرف، یکی از رهبران برجسته سازمان را به همراه ۱۰ چریک قهرمان دیگر یعنی رفقا محمد رضا پتربی، محمد حسین حقنواز، طاهره خرم، یوسف قانع خشک بیجاری، فاطمه حسینی، غلامرضا لایق مهربانی، عسگر حسینی ابرده، علی اکبر وزیر، محمد مهدی فوقانی و غلامعلی خراط پور، پس از نبردی خونین و پس از شلیک آخرین فشنگهایشان، به شهادت برسند. ۵ سال بعد در تاریخ ۸ تیر ۱۳۶۰ رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی با اعدام وحشیانه رفقا بهزاد (مهدی) مسیحا، نوروز قاسمی، رفیق تنکستانی و همچنین مادر انقلابی، روح انگیز دهقانی نشان داد که همچون رژیم سلف خویش یعنی رژیم شاه زبانی جز قهر و سرکوب نمی شناسد و اساسا با تکیه بر چنین سلاحی ست که قادر به حفظ مناسبات ارتجاعی حاکم و نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می باشد. در سالگرد ۸ تیر با درود به تمامی جانبازان چریکهای فدایی خلق ایران در سالگرد شهادت رفقای فراموش نشدنی خود یکوشیم با درسگیری از جانبازیها و آموزشهای نظری و عملی شان با تاکید بر راه و آرمانهای انقلابی آنها گام‌های هر چه بلندتری در جهت نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برداشته و این دارو دسته دمنش را به همراه همه سرمایه داران و اربابان امپریالیستشان به زباله دان تاریخ بسپاریم.

یک گفتگوی پُر معنا بین دو کودک فلسطینی و اسرائیلی!



حملات وحشیانه اسرائیل به غزه

و کشتار مردم فلسطین، محکوم است!



با گذشت یک هفته از حملات هوایی وحشیانه ارتش اسرائیل به غزه، بمب‌ها و گلوله‌های صهیونیست‌های جنایتکار، هر روز جان تعداد بیشتری از اهالی بی گناه این مناطق را گرفته و صفحه سیاه جدیدی بر تاریخ سراسر جنایت صهیونیست‌ها و اربابان امپریالیست آن‌ها بر علیه مردم فلسطین افزوده است. از آغاز این هجوم، تعداد قربانیان حملات جنون آسای اسرائیل در غزه به ۱۳۴ تن رسیده و قریب به هزار تن زخمی شده اند. ارتش اسرائیل و جنگنده‌های رژیم صهیونیست در روزهای اخیر با قساوت تمام، صدها خانه و سرپناه مردم رنج‌دیده ولی مقاوم و دلیر فلسطینی را بر سرشان ویران کرده اند و در تازه ترین جنایت هولناک اسرائیل، ارتش این کشور با هدف قرار دادن یک مرکز خیریه توانبخشی در غزه، آن را منفجر و ویران کرده و ۳ تن از بیماران کم توان نگهداری شده در این مرکز و یک پرستار زحمتکش را به وحشیانه ترین وجهی به قتل رساندند. جنایتی که نفرت تمامی وجدان‌های بیدار و افکار عمومی آزادیخواه جهان را بیش از پیش برانگیخت و یکبار دیگر چهره دژخیمان حاکم بر اسرائیل و حامیان بین‌المللی شان را هر چه آشکارتر در مقابل جهانیان رسوا کرد. اما مقامات و ارتش اسرائیل به این جنایات نیز بسنده نکرده و اعلام کرده اند که در صد یک لشکر کشی جدید به نوار غزه و سرزمین‌های اشغالی برای تکمیل اقدامات جنایتکارانه خویش می باشند.

نکته برجسته ای که در جریان رویدادهای اخیر به چشم می خورد عبارت از این است که دولت تبهکار اسرائیل با حمایت ننگین قدرت‌های امپریالیستی و در راس آن‌ها آمریکا و نهادهای بازیچه اراده این قدرت‌ها، یعنی سازمان ملل می کوشد تا افکار عمومی را در مورد جنایات روزهای اخیر خود بفریبد و کشتار وحشیانه توسط این دولت که نمی توان بر آن نامی جز یک تلاش آشکار برای نسل کشی بر علیه خلق فلسطین نهاد را مبارزه با "تروریست‌ها" و دار و دسته ارتجاعی "حماس" به منظور حفظ "امنیت" اسرائیل از "موشک پراکنی‌های" از داخل نوار غزه به سوی اسرائیل جا بزند. در شرایط انجام شبانه روزی حملات نابودکننده ارتش اسرائیل، این ادعاهای توخالی و رذیلانه از سوی بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی مرتباً تکرار می گردد. اما کپیست که نداند نابود کردن خانه و کاشانه زحمتکشان غیر نظامی در غزه و ویران کردن مراکز غیر نظامی، بیمارستان‌ها و مدارس نه تنها هیچ ربطی به ادعای مبارزه با دار و دسته‌های ضد انقلابی ای نظیر حماس نداشته و ندارد، بلکه دولت اسرائیل خود بارز ترین جلوه ارتجاع و بزرگترین منبع تهدید امنیت و سرکوب تمام مردم تحت ستم منطقه می باشد. از سوی دیگر اصولاً تجربه تداوم اشغال فلسطین از سوی اسرائیل در چند دهه اخیر ثابت کرده که جریان‌های ارتجاعی اسلامی نظیر حماس و جهاد اسلامی و حزب الله و ... اساساً به مثابه ابزاری برای انحراف جهت مبارزات ضد امپریالیستی- ضد صهیونیستی خلق فلسطین بر علیه دشمنانش و جلوگیری از ایجاد و رشد یک رهبری انقلابی در جنبش توده ای در فلسطین عمل کرده اند. جریان‌هایی که در حقیقت با حمایت صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها و رژیم‌های وابسته و تبهکاری نظیر جمهوری اسلامی ایجاد، حمایت و تغذیه و تسلیح شده اند.

در چهارچوب چنین شرایطی ست که تمامی نیروهای واقعا آزادیخواه و انقلابی باید با تمام قوا جنایات اخیر دولت اسرائیل و تداوم نسل کشی مردم رنج‌دیده ولی آزاده فلسطین را به شدت محکوم کرده و ماهیت فریبکارانه ژست‌های "دلسوزانه" قدرت‌ها و نهاد‌های امپریالیستی نظیر دولت آمریکا و سازمان ملل را نیز افشا سازند که زیر پوشش شعارهای "بیطرفانه"، نظیر تبلیغ "خویش‌شن داری" از سوی طرفین، در واقع و در عمل چنگال خونین صهیونیست‌ها را برای تداوم قتل و قصابی مردم بی گناه فلسطین باز گذارده اند.

نابود باد رژیم صهیونیستی اسرائیل!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

پیروز باد مبارزات خلق فلسطین برای آزادی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۳ جولای ۲۰۱۴

داشتند و نسبت به نقش ارتجاعی آن در آینده هشدار داده و تبعات آن را پیش‌بینی می‌کردند.

در شرایطی که جنبش نوین کمونیستی تثبیت شده و علیرغم ضرباتی که مبارزین متحمل می‌شدند، جامعه در سطح وسیع‌تری حمایت مادی و معنوی در اختیار جنبش قرار می‌داد، مسائل جدیدی مطرح و بستر گسترش مبارزه و توده‌ای‌تر شدن آن فراهم گشته بود، عدول از تئوری انقلابی مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک و تمرکز صرفاً بر جنبه تبلیغی مبارزه مسلحانه نه تنها زمینه‌ای فراهم کرد تا سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در سال ۵۵ متحمل ضربات سنگینی گردد بلکه فرصت رشد اپورتونیست‌ها را در صف انقلاب تسهیل نمود. هم چنان که تنها دو سال بعد، قیام توده‌ها نشان داد که مبارزه در ایران وارد مرحله‌ی جدیدی شده بوده و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک به شرط تداوم عمل به آن می‌توانست نقش انقلابی خود را هم چنان که با عمل به این تئوری در آغاز کسب کرده بود، در سطح جنبش ایفاء کند. در این صورت در مقطع قیام سازمان پیش‌برنده این خط می‌توانست توده‌ها را بسیج و برای ادامه انقلاب رهبری کند. البته تاریخ گواهی داد که با عدول از این تئوری نه تنها اپورتونیست‌ها فرصت غصب این سازمان را پیدا کردند بلکه در حالی که انقلابیون صادق به آرمان‌های توده‌های تحت ستم، صف خود را از آن جدا کرده بودند، این سازمان به رهبری فرخ نگهدارها متأسفانه به پابوسی ارتجاع جدید در هیئت خمینی رفته و همگام با حزب توده همان طور که رفیق حمید اشرف مطرح می‌کند، نقش موثری در سرکوب و شکست انقلاب ایران ایفاء کرد.

یکی دیگر از مسائل مهم مطرح شده در این گفتگوها، تغییر موضع ایدئولوژیکی مجاهدین می‌باشد. سازمان مجاهدین با اعتقاد به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه به عنوان نماینده امپریالیسم در ایران شکل گرفته و در صف خلق مبارزه می‌کرد و در این مبارزه آمال خرده بورژوازی را منعکس می‌ساخت. همچنانکه رفیق حمید اشرف هم در این گفتگوها تاکید می‌کند عمل مجاهدین خطاب به خرده بورژوازی بوده و آن‌ها امکانات مادی و معنوی خود را از این طبقه بدست می‌آوردند. در واقع وجود سازمان مجاهدین خلق پاسخگوی نیازها و مطالبات این طبقه بود و نیروی مادی و معنوی آن متعلق به این طبقه بود. اگر عده‌ای در درون این سازمان در هر سطحی به ایدئولوژی مارکسیستی رسیده بودند، اصولاً برخورد درست و علمی این بود که آن سازمان را ترک کرده و در جهت ایجاد سازمان خود با معیارهایی که به آن رسیده بودند، تلاش می‌کردند. این سخن و موضعی‌ای است که رفیق حمید اشرف صراحتاً در این نوارها به مجاهدین می‌گوید. واقعیت این است که از لحاظ اصولی



نگاهی به

کتاب

متن نوشتاری

نوارهای گفتگو

بین دو سازمان!

در قسمتی از گفتگوها یعنی در صفحه ۳۳۴ کتاب، تقی شهرام انتقاد می‌کند که چرا عکس رفیق جعفری با اسلحه چاپ شده است! که اشاره به درج عکس رفیق در پشت جلد نبرد خلق شماره ۶ می‌باشد که به تاریخ اردیبهشت ۱۳۵۴ از سوی سازمان منتشر شده است. این انتقاد از سازمانی که ماهیتاً و ماداً براساس مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک شکل گرفته و قوام پیدا کرده، سوای این که طنز به نظر می‌رسد، اما حامل نکته‌ی مهمی است. این انتقاد در واقع نشان از رشد دیدگاه‌های انحرافی در سطح جنبش در آن زمان می‌باشد. همان طور که در خود این گفتگوها مطرح می‌شود، در آن تاریخ با توجه به جو مساعد مبارزاتی که مبارزه مسلحانه در جامعه ایجاد کرده بود سیاسی‌کارها در حال رشد و گسترش فعالیت خود بودند. شاید به همین دلیل هم بوده که در این گفتگوها نمایندگان سازمان فدائی تاکید زیادی دارند بر روشن شدن موضع سازمان مجاهدین نسبت به تئوری مبارزه مسلحانه.

در شرایطی که با شروع جنبش نوین کمونیستی ایران و عمل انقلابی چریک‌های فدائی در اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ در پرتو تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک، جو خمودگی در هم شکسته شده بود و جزیره‌ی ثبات شاهنشاهی متلاطم گشته و هر روز مبارزین از حمایت مادی و معنوی توده‌های بیشتری برخوردار می‌شدند و از طرفی هم اپورتونیسم و مرتجعین افشا گشته و به کنج خانه‌هایشان عقب‌نشینی کرده بودند و مرز قاطعی میان انقلابیون راستین و آن‌ها کشیده شده بود (که در وحله اول این مرزبندی با انتقاد از عملکرد و ماهیت حزب توده بوده است، همان طور که در این گفتگوها رفیق حمید اشرف نسبت به نقش ارتجاعی حزب توده در آینده هشدار داده و از آن به عنوان حزب پلیسی نام می‌برد) اما بحث پیرامون جریان‌ات سیاسی کار مخالف مبارزه مسلحانه در این گفتگوها حاکی از آن است که خود رفقا در واقع به مسئله‌ی رشد اپورتونیسم در آن مقطع آگاهی

نوارهای گفتگوهای بین سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران که تغییر ایدئولوژی داده بودند سرانجام بعد از بیش از ۳۰ سال در دسترس عموم قرار گرفت و اخیراً تشکل چریک‌های فدائی خلق، این نوارها را از صورت گفتار به نوشتار در آورده و به صورت کتابی در ۴۰۹ صفحه منتشر نموده است. بی‌شک این کتاب سند موثق است برای بررسی تاریخ مبارزاتی دهه ۵۰ در ایران. از طریق مطالعه این کتاب می‌توان به جو حاکم بر جامعه، شرایط و معضلات مبارزه، دیدگاه‌ها و عملکرد این سازمان‌ها و ... به صورت عینی پی‌برد. بررسی و مشخص کردن نقاط ضعف و قوت، همچنین کسب تجربه و درس‌آموزی از آن‌ها وظیفه‌ی تک‌تک سازمان‌های انقلابی و مبارزین، مخصوصاً نسل جوان مبارز ایران می‌باشد. به خصوص که بعد از شکست انقلاب ۵۷، اتاق‌های فکر ارتجاع با در اختیار گرفتن انواع و اقسام رسانه‌ها در سطح وسیع شروع به سم‌پاشی علیه مبارزات توده‌های تحت ستم و دست‌آوردهای آن‌ها و هم چنین تحریف تاریخ مبارزاتی آن‌ها کرده و انواع و اقسام تهمت‌ها و دروغ‌ها را سعی کردند جا بیندازند. از طرفی هم اپورتونیست‌ها فرصت را غنیمت شمرده در حالی که سعی می‌کنند با دروغ و ریا خود را میراث‌دار نسل مبارز دهه ۵۰ ایران معرفی کنند، اما ترسان از اوج‌گیری دوباره مبارزات توده‌های تحت ستم ایران آب به آسیاب ارتجاع می‌ریزند.

در چنین فضای سرشار از آلودگی سیاسی، بعد از سی و چند سال پخش نوار گفتگوهای بین دو سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران، بسیاری از تبلیغات ارتجاعی را بی‌اعتبار ساخت. البته این بار نیز اپورتونیسم به جای برخورد اصولی با این اسناد سعی کرد با دامن زدن به حاشیه‌ی مسئله، ذهن‌ها را منحرف کرده تا بلکه برای اعتبار نداشته‌اش وجهه‌ای دست و پا کند.

با تاکید بر این که همه‌ی مباحث مطروح در این گفتگوها مهم و ارزش کنکاش و بررسی دارد، در این جا جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب تنها به دو نکته اشاره می‌کنم.

عمل به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک حول محور این سازمان به دست آمده بود بهره‌برداری کنند. آن‌ها با اعمال خود باعث ضربه به مبارزات مردم شدند و به نام فدائی هم در جامعه ضربه زدند.

در پایان یکبار دیگر لازم است تاکید کنم، صرف نظر از این که چه مصلحت‌ها و سیاست‌هایی عاقبت این گفتگوها را از زوایای تاریک انبارها بیرون کشیده است حال که به کوشش چریکهای فدایی خلق ایران، آن نوارها به صورت کتاب در اختیار جنبش قرار گرفته، امیدوارم با مطالعه این کتاب نکات قابل تأملی که در این گفتگوها وجود دارد مورد توجه نیروهای انقلابی مخصوصاً نسل جوان قرار گیرد.

آیدین آباپی
۲۰۱۴/۰۷/۱۰

aideenabae@yahoo.com

آن پاسخ می‌دهند در حالی که عملکرد مجاهدین خلق ایران انعکاس دهنده آرمان‌های طبقه خرده بورژوازی بوده است.

این مسئله از این جنبه هم قابل تأمل می‌باشد که خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نیز چند سال بعد با چنین برخورد غیر اصولی، غصب گردید. سازمانی که با تئوری و عمل مشخصی شکل گرفته بود، سازمانی که توده‌ها را مخاطب قرار داده و نیروی مادی و معنوی آن‌ها را به دست آورده بود با رشد نظرات رفیق جزئی در سازمان بدون مبارزه ایدئولوژیکی اصولی، کسانی که تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک را مردود اعلام کرده و در ظاهر نظرات رفیق جزئی را جایگزین آن کردند، سپس، با برخوردهای غیر انقلابی سعی کردند از نیروی مادی و معنوی که در پرتو

برخلاف تصور تقی‌شهرام، یک طبقه، با تغییر ایدئولوژی سازمان انقلابی که آن را نمایندگی می‌کند نه از بین می‌رود و نه کمزش شکسته می‌شود. هم چنان که شاهد بودیم که این مجاهدین به اصطلاح مارکسیست شده سرانجام مجبور شدند نام خود را تغییر دهند؛ در حالی که در شرایط بعد از قیام بهمن مجاهدین دوباره خود را سازماندهی کرده و مادیت پیدا کردند.

قابل ذکر است که همان طور که رفیق حمید اشرف تاکید می‌کند یک سازمان انقلابی نمی‌تواند تنها با ادعای تغییر مواضع ایدئولوژیکی، پایگاه طبقاتی خود را تغییر دهد. رفیق حمید اشرف در این مورد مطرح می‌کند که عمل انقلابی چریکهای فدایی خلق ایران از موضع طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم بوده و به

چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن از صفحه ۲۰

عامل دیگر انشعاب در حزب توده بود. مشخص شدن این امر که رویزیونیسم بر شوروی حاکم گشته و دست اندرکاران در حزب و دولت شوروی، به مارکسیسم-لنینیسم پشت کرده اند، نه فقط به روشن شدن دید کمونیست‌های ایران کمک نمود تا دریابند که وارد شدن دولت حاکم بر شوروی به نام ظاهراً یک دولت سوسیالیستی در زد و بندهای امپریالیستی، از کجا آب می‌خورد بلکه حزب توده را نیز به عنوان توجیه‌گر سیاست‌های آن دولت و آلت دست رویزیونیست‌های شوروی هر چه بیشتر افشاء و شناساند. همین امر خود موجب بحران در حزب توده و به وجود آمدن دو انشعاب در آن شد که به ایجاد دو سازمان یکی به نام "سازمان انقلابی حزب توده" و دیگری تحت عنوان "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" انجامید- که اولی در سال ۱۳۴۳ و دومی مدتی بعد در خارج از کشور اعلام موجودیت کردند. "سازمان انقلابی حزب توده"، ضمن رد گذشته حزب توده به عنوان حزب طبقه کارگر، وظیفه خود را "ایجاد" حزب طبقه کارگر در ایران قرار داد و "توفان" که معتقد بود حزب توده دوره قبل از کودتا، حزب طبقه کارگر بوده است در صد "احیاء" حزب توده برآمد. **مسایل مطرح شده در این انشعابات در طی مشاجرات و اختلافات طرفین انشعاب، از جمله آشکار شدن هر چه بیشتر روش‌های کار، برنامه و عملکردهای حزب توده و رو شدن عمق فساد حاکم بر روابط درونی این حزب، باعث آن شد که کمونیست‌های جوان جستجوگر ایران به دیدی هر چه عینی‌تر نسبت به حزب توده دست یابند.** این امر نه فقط واقعیت "کمیت مرکزی" را بهتر شناساند بلکه امکان تجزیه و تحلیل حزب توده در دوره قبل از کودتا و تشخیص ماهیت غیر پرولتری آن یا معیارهای مارکسیستی-لنینیستی را نیز برای کمونیست‌های ایران و به طور مشخص برای رفقای اولیه دست اندر کار تشکیل چریکهای فدائی خلق که آن مسایل را با دقت و با احساس مسئولیت در قبال توده‌های دربند ایران تعقیب می‌کردند، تسهیل نمود. نکته مهم دیگر آن بود که مسایل و رویدادهای پیش آمده فوق‌الذکر، به خصوص مرزبندی بین مارکسیسم-لنینیسم و رویزیونیسم و اپورتونیسم در یک مقیاس بین‌المللی در شرایط رشد جنبش‌های انقلابی در سطح جهان با رهبری کمونیست‌ها، موجب تقویت ایدئولوژی مارکسیستی شد. به طوری که تا آخر دهه چهل روشنفکران انقلابی در سطحی وسیع و به طور چشم گیر به سوی مارکسیسم-لنینیسم روی آوردند.

اگر با اطلاعاتی که امروز در دست است به صحنه مبارزه در ایران پس از سال ۱۳۴۲ تا شکل گیری چریکهای فدائی خلق نظری بیافکنیم، می‌بینیم که برخلاف سالهای قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که توده‌ها در صحنه مبارزه حضور یافته و تشکیلات توده‌ای وجود داشت و تشکیلات‌هایی چون حزب توده و جبهه ملی با آنها در ارتباط بودند، دیگر نه از توده متشکل در سازمان‌های صنفی خود خبری بود و نه از حزب و سازمان و گروه سیاسی متشکل و در مقیاس توده‌ای. واضح است که در چنین شرایطی تجمعات یا محفل‌هایی از جوانان مبارز که در این یا آن گوشه از کشور به وجود می‌آمدند نمی‌توانستند در ارتباط با تشکیلات توده‌ای که وجود نداشت قرار بگیرند و در نتیجه بدون ارتباط مستقیم با توده‌ها به طور خودبخودی رشد می‌کردند- به این معنا که رشد آنها بر اساس یک برنامه مبارزاتی معین نبود. در اینجا لازم است به این نکته توجه شود که "تجمع ساده" در مقابل تشکل سازمان یافته قرار دارد که به دلیل در پیش گرفتن حرکتی مبارزاتی بر اساس برنامه‌ای از قبل مشخص شده، ضرورتاً نوعی انضباط و سازماندهی بر آن حاکم است. ما حتی نمونه‌هایی از "تجمع ساده" نیروها هر چند نمونه‌های پیشرفته آن را در فاصله سالهای ۱۳۴۸-۱۳۵۰ با دستگیری مبارزین مرتبط با آن تجمعات در زندان مشاهده می‌کنیم که البته زندانیان سیاسی به منظور متمایز کردن محفل یا دسته‌ای از آن جوانان از دسته دیگر، به اشتباه نام "گروه" فلان و "گروه" بهمان روی آنها گذاشتند. مثلاً محفلی از مبارزینی که در زندان نام "گروه فلسطین" به آنها داده شد، در واقع گروه به مفهوم یک تشکل منضبط نبود بلکه روابطی در میان جوانان مبارزی بود که از میان آنها برخی برای تجربه اندوزی از مبارزات انقلابیون فلسطین، قصد رفتن به فلسطین را داشتند که البته موفق نشده و دستگیر شدند. یا نام "گروه ستاره سرخ" به روابط گسترده‌ای اطلاق شد که تعدادی از جوانان مبارز را به طور عمده در شیراز و تهران به هم وصل می‌کرد. نام گذاری "گروه" به این گونه تجمعات ساده نیروها، امروز باعث شده که تفاوت سن یک گروه متشکل که افراد آن در جهت انجام کاری معین و مشخص در ارتباط با هم قرار گرفته و وظایفی را به عهده داشته و انجام می‌دادند، با چنین "گروه‌هایی" که در واقع افراد مبارزی در ارتباط با هم بوده و گروه به آن مفهوم نبودند، دچار خلط شده و از این بابت گمراهی به وجود یابند.

در رساله "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، رفیق پویان وضع گروه‌های نیمه دوم دهه چهل را این گونه توصیف می‌کند: "تجمع ساده عناصری که هیچگونه کمیت چشمگیری ندارند- در حقیقت به زحمت از تعداد انگشتان دست تجاوز می‌کنند- و سپس اشتغال این عناصر به مطالعه متون مارکسیستی و تاریخ با رعایت پنهانکاری، حوزه فعالیت این عناصر در دورترین مرز خویش به تماس‌های کاملاً منفعل و پراکنده با مردمی از هر طبقه و قشر زیر سلطه محدود می‌شود. در چنین فعالیتی، هر عنصر تشکیلاتی به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد، و طبیعتاً هیچگونه کوششی نیز برای تغییر آن ضرورت ندارد." واقعیت این است که در شرایط دهه چهل، در شرایطی که "پلیس همه نیروی خود را بسیج کرده و شب و روز در پی کشف شبکه‌های

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"

(قسمت چهارم)

خوانندگان گرامی!

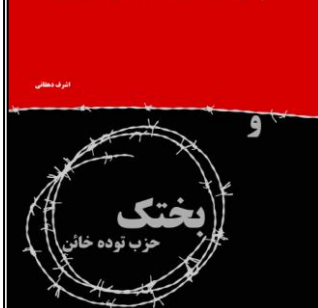
بدنبال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به پربائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش چهارم این کتاب می باشد که به "شکل گیری جنبش نوین کمونیستی" می پردازد. بخشهای بعدی کتاب در شماره های آینده "پیام فدایی" منتشر خواهد شد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

شکل گیری جنبش نوین کمونیستی

در پرتو تجارب خونینی که تا اوایل دهه چهل به دست آمده بود، در شرایطی که دیکتاتوری -همانطور که اشاره شد- پس از "انقلاب سفید" با قدرتی به مراتب شدیدتر و وحشیانه تر از گذشته اعمال می شد و هر نوع حرکت مبارزاتی را در نطفه خفه می کرد، نیروهای مبارز جامعه می بایست در جستجوی راه جدیدی برای پیشبرد مبارزه توده ها و غلبه بر دشمن باشند. بنابراین، کار مبارزاتی به شیوه متفاوت از گذشته از نو شروع شد و دوره جدیدی در جنبش خلق ما آغاز شد. در چنین شرایطی بود که جنبش نوین کمونیستی در ایران پا گرفت و مبارزین چپ بدون حتی در دست داشتن سابقه تئوریک از حزب توده، کار خود را بررسی شرایط و یافتن راه نوین مبارزه قرار دادند. رفیق مسعود احمدزاده خصلت اساسی این دوره (دوره تولد جنبش نوین کمونیستی) را به درستی در "تجمع ساده نیروها، رشد خودبخودی آن و جدا ماندنش از توده ها"، عنوان می کند. در ضمن، در چنین شرایطی دو عامل به رشد جنبش کمونیستی در ایران کمک نمود. آن دو عامل، یکی افشای روزیونیسم شوروی در سطح جهان توسط کمونیست های چین بود که رفیق احمدزاده از آن به عنوان "مرزبندی بین مارکسیسم-لنینیسم از یک طرف و روزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی" نام می برد. در صفحه ۱۹

چریکهای فدائی خلق



کمک مالی

انگلستان

۱۰ پوند	خلق لر
۱۰ پوند	کتاب نوارها
۱۰ پوند	رفیق حمید اشرف
۱۱۰ پوند	سارا
۴۰ پوند	پیام فدائی
۵۰ پوند	کتاب های جدید

چریک فدائی رفیق مرضیه اسکوئی

۱۵ پوند
چریک فدائی رفیق صبا بیژن زاده

۱۵ پوند
چریک فدائی رفیق رفعت معماران

۲۰ پوند
آمریکا

۲۰ دلار
چریک کارگر، رفیق حسن نوروزی

۷۰ دلار
فروش کتاب

آلمان

۷۱ یورو	میز کتاب کاسل
۵ یورو	کمک مالی در میز کتاب
۵۰ یورو	اکبر کاسل
۲۰ یورو	رفیق محمد حسین خادمی
۲۰ یورو	رفیق مهناز نجاری
۱۵ یورو	کتاب گفتگو بین دو سازمان
۲۰ یورو	کتاب نوارها

هلند

۲۵۰ پوند
پیام فدائی (ر)

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!